



# خودانگیزگی، استراتژی و سیاست نوشته‌ی: کریس هارمن ح. ریاحی



## خودانگیزگی، استراتژی و سیاست

نوشته-ی: کریس هارمن

ح. ریاحی

گهگاه نماد رویدادها اهمیتی فراتر از مجموعه نیروهائی دارد که در آن شرکت داشته اند. به عنوان نمونه می-توان اعتراضاتی را که بیرون از همایش سازمان تجارت جهانی در سی نوامبر ۱۹۹۹ در سیاتل انجام گرفت از این دست به شمار آورد. اعتراضات در مقایسه با موارد قبلی خود خیلی گسترده نبود. شاید در اوج خود، سی هزار نفر را در بر می گرفت.

اما این اعتراضات اشاره به امری فوق-العاده مهم داشت. دقیقاً ده سال قبل از آن، فروریزی دیوار برلن را به نشانه-ی پایان سوسیالیسم معرفی کرده بودند و چنین به نظر می-رسید که سرمایه-داری بر هستی بقیه-ی بشریت در جهان کنترلی چالش-ناپذیری پیدا کرده است. سیاتل آغاز برآمد چالش جدیدی بود. رسانه-های سرمایه-داری در سراسر جهان به ناگاه گزارش دادند که هزاران نفر آگاهانه یکی از گردهمائی-های بین-المللی را برهم زده-اند و با افرادی مصاحبه-ی تلویزیونی کردند که "جهانی شدن رسته-ای" را در کلیت خود رد می-کردند. در هر کارخانه، معدن، اداره یا دبستان در جهان، اقلیتی از کسانی که آن تصاویر را تماشا می-کردند مشت-ها را به طور مجازی در هوا بالا بردند و نه به دیگران، بلکه به خود،

گفتند: "چه خوب!" تقریباً یک دهه سرخوردگی، یاس، تسلیم و رضا و ناامیدی به ناگاه به کانون ابراز وجود تبدیل شد. از رویداد سیاتل یک جنبش جدید بین-المللی شکل گرفت.

پنج سال بعد کسانی که جرات می-کردند واقعیت و اهمیت این جنبش را انکار کنند، بسیار اندک بودند. از راست و چپ کسانی که این جنبش را به مثابه مدی گذرا در بین جوانان سفید پوست طبقه-ی متوسط رد می-کردند، پس از تظاهرات پی-درپی در واشنگتن، ملبورن، کُیک، پراگ، نیس، گوتنبورگ و از همه مهم-تر جنووا مجبور شدند لحن کلام-شان را عوض یا دست کم سکوت اختیار کنند. آن-هایی هم که پیش-بینی می-کردند که با نابودی مرکز تجارت جهانی فاتحه جنبش هم خوانده می-شود، ثابت شد که اشتباه می-کردند. چهار ماه پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در دومین فوروم اجتماعی پورتو الگره، گستردگی جنبش دو برابر همایش اول بود. با تبدیل جنبش به حرکتی گسترده-تر علیه جنگ-های جدید ایالات متحده-ی امریکا در افغانستان و عراق، اعتراضاتی در بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا، آلمان، یونان و دیگر کشورها صورت گرفت که بسیار گسترده-تر از جنبش-های اواخر دهه-ی شصت و اوائل دهه-ی هفتاد بود. صد هزار نفری که در ژانویه-ی امسال در چهارمین فوروم اجتماعی جهانی در مومبای شرکت کردند دلیل بی چون و چرای سر زندگی این جنبش را نشان می-دادند.

همین-طور هم بود شور و سرزندگی تظاهراتی که در اواخر آوریل (در ورشو و دوبلین) در استقبال از گسترش اتحادیه اروپا برگزار شد، تظاهرات علیه دیدار بوش از اروپا چند هفته بعد (هزاران نفر در استانبول، دوبلین و پاریس و دو میلیون در رم) و علیه اجلاس جمهوری-خواهی در واشنگتن (دست کم نیم میلیون). پس از هر قدرت-نمایی عظیم جنبش، بدبینان شکست آن را پیش-بینی کرده-اند و در هریک این موارد ثابت شده است که اشتباه کرده-اند.

اما رشد هر جنبشی آن را وا می‌دارد که با بحث‌هایی درگیر شود که در دوره‌ی آغازین خود از پرداختن به آن اجتناب می‌کرد. در مقاله‌ای در همین مجله (انترنشنال سوسیالیسم) در تابستان سال ۲۰۰۰ اشاره کردم که:

هر جنبش اعتراضی موفق دو مرحله را پشت سر می‌گذارد. نخستین مرحله زمانی است که در جهان به ناگاه سر بر می‌کشد و مخالفان خود را غافل‌گیر می‌کند و کسانی را به وجد می‌آورد که با هدف‌های آن موافق اند. هر چه دوره‌ی آخرین جنبش اعتراضی طولانی‌تر باشد، وجد و شغف بیش‌تر است. و چنین به نظر می‌رسد که قدرت محض این جنبش ضرورتاً آن را هر چه نیرومندتر می‌کند. این امر حامیان آن را گرد هم می‌آورد و آن‌ها را بدان راستا سوق می‌دهد که اختلافات فکری قدیم خود و بحث‌های کهنه‌ی مربوط به تاکتیک را کاهش دهند. اما کسانی که این اعتراضات علیه آن‌ها بر پا می‌شود به آسانی تسلیم نمی‌شوند. وقتی تکان نخستین را پشت سر گذاشتند، قدرت دفاعی خود را افزایش می‌دهند، سعی می‌کنند اطمینان حاصل کنند که بار دیگر غافل‌گیر نشوند و تلاش می‌کنند از پیشروی جنبش جلوگیری کنند. در این مقطع است که بحث بر سر تاکتیک، ضرورتاً در درون جنبش، حتی در بین کسانی که قسم خورده‌اند که مشاجرات قدیمی را به نفع اتفاق نظرشان فراموش کنند، در می‌گیرد. (۱)

در مورد جنبش ضد سرمایه‌داری بین‌المللی، تابستان سال ۲۰۰۱، جنووا و یازده سپتامبر نقطه عطفی بودند و پس از آن اگر بنا بود جنبش رشد کند، دیگر نمی‌شد از اختلاف عقیده اجتناب کرد. پاره‌ای از رهبران جنبش با دیدن خشونت عریان پلیس در جنووا جا خوردند.

(۲) پاره-ای پس از یازده سپتامبر از شرکت در اعتراضات عقب کشیدند؛(۳) و پاره-ای جنبش ضد جنگ را انحراف از جنبش ضد نئولیبرالی دانستند. جنبش فقط در صورتی می-توانست پیشرفت داشته باشد که از توضیح صرف مصیبت-های اقتصادی و زیست محیطی نئولیبرالیسم یا "جهانی شدن" فراتر می-رفت و به بحث-های جدی پیرامون این امر بپردازد که بر سر نظام جهانی چه آمده است، و استراتژی و تاکتیک ضروری مبارزه علیه آن را تعیین کند. ضرورتاً قطب-بندی بین دید-های گوناگون به وجود آمد. همان طور که کارل مارکس یک بار گفت: "بدون اختلاف پیشرفت به وجود نمی-آید." (۴)

در جنبش بر سر استراتژی و تاکتیک چهار بحث در گرفته است که بر فرارویی بیش-تر آن اثر می-گذارد. و اگر چه بسیاری از فعالان اصرار می-ورزند که جنبش نمی-تواند سیاسی باشد، هر یک از این چهار گرایش فکری با نگرش مشخص خود نسبت به قدرت دولتی خصلت-بندی می-شوند- یعنی با رویکردشان به سیاست. در این مفهوم جنبش به طور خودانگیخته راستاهای سیاسی را در درون خود به وجود آورده است.

در این مقاله نگاهی می-اندازم به این گرایش-ها، چگونگی تعامل آن-ها در لحظات تعیین کننده و ملزومات آن برای کسانی که می-خواهند جنبش را بسط و گسترش دهند.

## سیاست مبارزه با نئولیبرالیسم

### جریانات رفورمیستی

یک از دلایل پیروزی جنبش از سیاتل به بعد این بود که کارزار-های گسترده-ی تک مضمونی را گرد هم آورد و با این کار، این آگاهی را به وجود آورد که دشمن آن-ها مشترک است. اما پی-آمد ناگزیر آن این بود که گرایشی پدید آمد که مسائل را از منظر اصلاح نظام موجود و نه سرنگونی آن می-دید. باید توجه داشت که کارزارهای تک مضمونی هدف-شان تحمیل تغییر پاره-ای از مشخصه-های نفرت-انگیز نظام موجود است که قرار است اصلاح شوند.

رفورمیسم به نوعی نه یک پیوند بیرونی به یک مبارزه-ی بزرگ بلکه نخستین واکنش هر گروهی است که اعتراض علیه ستم و استثمار را آغاز می-کند. اعضاء آن در جامعه-ی موجود بزرگ شده-اند و معمولاً جامعه-ی دیگری را نمی-شناسند. آن-ها فرض مسلم این را می-دانند که مسائل را صرفاً می-توان به شیوه-های معینی سازمان داد و این که تنها می-توانند برای تغییراتی در این راستاها مبارزه کنند. اما نیروی فزاینده-ی مبارزه برای رفورم می-تواند چشم مردم را به این آگاهی بگشاید که ضروری است برای دگرگونی بسیار ریشه-ای-تر مبارزه کرد؛ آن-ها به قدرت جنبش-های خود برای انجام چنین هدفی نیز پی می-برند. جمع شدن کارزارهای تک مضمونی طی پنج سال گذشته به منظور ایجاد آن-چه که-گاه "جنبش جنبش-ها" نامیده-اند دقیقاً این نیروی فزاینده را به وجود آورده است. گرایش درک امور در مفهوم رو-در-رویی با نظام به طور کلی، و نه تنها یک جنبه-ی آن، هر چه

بیش-تر برجسته شده است. جنبش از ضد سرمایه-داری بودن تلویحی هر چه بیش-تر به ضد سرمایه-داری آشکار تبدیل شده است.

چنین رادیکالیزه شدنی به شیوه-ی یکسان به وجود نیامده است. رفورمیسم صرفا مجموعه-ی ایده و نظراتی درباره-ی چگونگی تغییر جامعه نیست. رفورمیسم در انواع نهادها- مخصوصا نهادهای پارلمانی- نیز تجسم پیدا می-کند که به چنین ایده-هایی جهت می-دهند. افرادی که به خاطر پیوند با این نهادها سرشناس اند، می-توانند در درجه نخست در ایجاد کانون توجهی برای به وجود آوردن جنبش-ها نقش بسیار مهمی ایفا کنند. آن-ها با گرد آوردن مردم به دور خود به منظور فشار جهت تغییر کانون توجهی برای فعالیت به وجود می-آورند و با این کار، گرایش جنبش-ها به رشدی فراتر از رفورم صرف را ایجاد می-کنند. به این دلیل فعالیت چنین افرادی در راه اندازی جنبش-ها امری است که نه فقط باید تحمل، بلکه به طرز مثبتی تشویق کرد. این کار غالبا کلید رشد جنبش است.

زمانی که یک جنبش آغاز به اثربخشی می-کند، نقش رهبران رفورمیسم هرچه بیش-تر متناقض می-شود. از یک سو، هم-چنان می-توانند افراد جدیدی را جلب کنند که قبلا بی تفاوت بودند. از دیگر سو، رفورمیسم آن-ها مستلزم آنست که مسائل را در چارچوب امنی برای جامعه-ی موجود نگه دارند (و اغلب موقعیت خود را در آن حفظ کنند). گرایش آن-ها به این است که رزمندگی، اعتماد به نفس و خودفعالیتهی آن-هایی که در فعالیت اند را کُند کنند. کسانی که ظاهرا قبل از شکل گرفتن جنبش سیمای چپ داشته-اند، می-توانند با سرگرفتن جنبش به سرعت راست شوند. در این مرحله جنبش فقط مادام که رهبری چنین افرادی را به چالش کشد، می-تواند رشد بیش-تر داشته باشد.

یک نمونه از این قضیه، برنارد کاسن، فعال فرانسوی است. او به عنوان سردبیر روزنامه‌ی متنفذ لوموند دیپلماتیک نقش مهمی در کمک به ایجاد جنبش پس از سیاتل ایفا کرد. او بنیان‌گذار سازمان ضد سفته‌بازی مالی، اتک، و آغازگر فوروم‌های اجتماعی جهانی بود؛ با ایجاد اتک حول آن‌چه او "برنامه‌ی معطوف به عمل برای آموزش عمومی" توضیح داده است، مخالفت با اتحاد سیاست‌های نئولیبرالی دولت را شروع کرد و در این برنامه تأکید ویژه‌ای بر مشارکت اعضاء پارلمان و دیگر نظر-سازان داشت. (۵) تلاش‌های کاسن موجب شد که اتک ده‌ها هزار عضو پیدا کرد. اما مرحله‌ای پیش آمد که کاسن شروع کرد به برخورد خصمانه با گسترش بیش‌تر آن [اتک] و در مقابل پیوستن جنبش به مبارزه‌ی ضد جنگ مقاومت کرد. همان زمانی که دولت فرانسه با ایالات متحده برای حمله به افغانستان همکاری می‌کرد، کاسن انرژی جنبش در فرانسه را صرف چانه زدن با وزرا بر سر مالیات توپین کرد. (۶) او شدیداً مخالف رزمندگی‌ای بود که فوروم اجتماعی اروپائی در فلورانس در سال ۲۰۰۲ به نمایش گذاشت. (۷) راه‌حل او به قدرت امپریالیسم امریکا این بود که چپ باید حمایت از ایجاد یک ارتش اروپائی را بررسی کند (۸)، و زمانی که بسیج علیه همایش گروه هشت در مرز سوئیس - فرانسه در تابستان سال ۲۰۰۳ در جریان بود، به جنبش به خاطر بیش از اندازه رادیکال شدن حمله می‌کرد. (۹)

پاره‌ای از رهبران رفورمیست هم نقش متناقض مشابهی را در جنبش‌های ضد جنگ در بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا و دیگر کشورها داشته‌اند. بسیج گسترده‌ی پانزده‌ی فوریه‌ی سال ۲۰۰۳ به ابتکار سازمان‌های چپ، مسلمان و سازمان‌های طرفدار صلح وابسته بود، اما همین‌طور هم به چهره‌های شناخته شده‌ی رفورمیسم پارلمانی، مثلاً چپ دموکرات در



ایتالیا، پ. اس. او. ای در اسپانیا پ. ای. اس. او. سی در یونان و در بریتانیا افرادی چون روبین کوک. حضور آن-ها تضمین-کننده-ی آن بود که، نه چند صد هزار، بلکه میلیون-ها نفر به خیابان-ها آمدند. با این همه، زمانی که جنگ شروع شد، بسیاری از ادامه و موضع-گیری روشن علیه اشغال خودداری کردند و صرفا خواستار آن بودند که جریان نه تحت نظارت امریکا، بلکه تحت نظارت سازمان ملل قرار گیرد.

به همین شیوه هم چهره-های اصلی حزب کار برزیل نقش بسیار مهمی در ایجاد سه فوروم اجتماعی اولیه در پورتو الگره برزیل ایفا کردند. فعالیت آن-ها رویدادها را به کانون توجه فعالان سراسر امریکای لاتین و فراسوی آن تبدیل کرد. اکنون پاره-ای از این چهره-ها-ی اصلی در دولت اند و سیاست-های نئولیبرالی را از طریق موافقت با صندوق بین-المللی پول پیش می-برند. اما نیروی فزاینده-ی جنبش-های فوروم اجتماعی جهانی احتمالا چنین سیاست-هائی را به چالش می-کشد.

## گرایش‌ات استقلال مدار (آتونومیست)

یکی از شیوه-هائی که جنبش "به طور خود-انگیخته" از نقطه شروع خود فراتر رفته عبارت است از رشد آن چیزی که غالبا "آتونومیسم" (استقلال-مداری) نامیده شده است. این اصطلاح فراگیر طیفی از موضع-گیری-های ایدئولوژیک و فعالیت-های عملی مختلف را در بر می-گیرد- ایجاد کارزارهای تک مضمونی، فعالیت از طریق ان. جی. اوها (سازمان-های غیردولتی)، شرکت در فعالیت-های مستقیم رزمنده-ی غیرخسونت-آمیز، تاکید بر

سازمان-دهی جماعت محلی، سبک زندگی "کارهایت را خود انجام بده"، شکل-های تولید تعاونی- و در حاشیه هم، از این اصطلاح حتی در مورد نظامی-گری اقلیت بلوک سیاه هم استفاده شده که علیه پلیس و مالکیت است. (۱۰) با این همه، دو مشخصه خصلت-نمای همه-ی کسانی است که این اصطلاح در موردشان به کار برده می-شود. یکی رد سازش-کاری-ها و مانورهای سیاست رسمی و رفورمیسمی است که به آن نظر دارد. اتونومیسم (استقلال-مداری-) از هر نوع آن بر نقش فعالیت از پائین و شیوه-ای تاکید دارد که مردم ساختارهای بوروکراتیک را به چالش می-کشند؛ و تحسین از شیوه-ای است که مردم مبارز شروع می-کنند به نشان دادن سطوح شگفت-انگیزی از ابداع و خلاقیت، ابداع و خلاقیتی که با ظرفیت رو به رشدی برای سازماندهی خود همراه است. این سازمان-دهی به شیوه-ای است که ایده-های تثبیت شده-ی هرم [قدرت] را به چالش می-کشد.

اتونومیسم (استقلال-مداری)، درعین حال، تشکیلات انقلابی را رد می-کند، تشکیلاتی که هدف-های استراتژیک آن نشانه گرفتن کل نظام است. اتونومیسم به همان اندازه که چپ انقلابی را شدیداً نفی می-کند به همان اندازه هم مقام-پرستی پارلمانی را مردود اعلام می-کند. اتونومیسم به طرز نمونه-واری "انقلابیون" را به "پیشاهنگ باوری"، "قدرت-پرستی"، "حقه بازی" یا حتی "تمامیت-خواهی" (توتالیتریانیسم) متهم می-کند. از نظر اتونومیسم سیاست از هر نوع آن، خواه هدفش اصلاح نظام باشد خواه سرنگونی آن، باید از جنبش جدا بماند. برخی از گونه-های اتونومیسم (که می-توان آن را "اتونومیسم نرم" نامید) می-پذیرد که احزاب سیاسی، جائی که انتخابات باشد، نقش دارند. اما این نقش باید در

رابطه با جنبش نقشی بیرونی باشد، به طوری که فعالیت-های جنبش-ها و احزاب "به موازات" یک-دیگر پیش رود. احزاب نباید در کار جنبش-ها دخالت کنند.

نقطه-ی قوت اتونومیسیم تاکید آن بر فعالیت از پائین است و رد اخلاقی سازش-ها در چارچوب نظام. اما فرا رفتن از این حد برای اتونومیسیم مشکل است. تاکید می-شود که نظام بد و وحشتناک است و شیوه-ی مبارزه با آن عبارت است از تکوین شکل-هایی از فعالیت که در آن گروه-های مخصوصی بر استقلال خود از موارد و جنبه-های مربوط به نظام تاکید دارند. با نظام صرفا باید از طریق تجمع گروه-های مختلفی مبارزه کرد که هر یک کار خود را انجام می-دهد.

اتونومیست-ها به ندرت نظرات خود را به گونه-ی تئوریک بیان می-کنند. نباید فراموش کرد که تئوری معمولا با دغدغه-های مربوط به بسط استراتژی پیوند دارد و اتونومیسیم، بنا به تعریف، استراتژی را به مثابه هر می کردن شکل-هایی از کنش بر فراز دیگر شکل-ها را رد می-کند. با این همه، دو تلاش موثر جهت تئوریزه کردن این نظرگاه وجود داشته است. نخستین آن، "امپراطوری"، نوشته-ی مایکل هارت و تونی نگری است، اثری که بیش-تر مرجع است تا آنکه واقعا خواننده شده باشد (زبان آن در بیش-تر موارد بسیار مبهم است). "استراتژی" آن اساسا غیر-استراتژی است و غسل تعمید مجدد به مجموعه-ی فعالیت-های مستقل گوناگون به مثابه-ی "انبوه خلق" و توجیه آن با ارجاعات متافیزیکی به اسپینوزا. تا آن جا که به سلسله مراتبی کردن می-پردازد، برای آن چه "کارگران بخش معطوف به اطلاعات" نام می-نهد، نقشی قائل است، قضیه-ای که از نظر من بسیار شبیه تجلیل از پایگاه

محدود پاره‌ای از جنبش‌های "آتونوم" است در بین اشخاصی که تحصیلات عالی داشته‌اند.

تلاش دوم از آن جان هالووی است که عبارت است از "تغیر جهان بدون کسب قدرت." (۱۱) این کتاب از کتاب "امپراطور" خواندنی‌تر است و علی‌رغم اصطلاحات خاصی که دارد، ایده‌های مارکسیستی مربوط به استثمار و از خود بیگانگی را به طرز برجسته‌ای توضیح می‌دهد و آن را با پاره‌ای نظرات مربوط به طبقه‌ی کارگر تکمیل می‌کند. این اثر به خاطر نقد رویکردهای استالینیستی و اقتدارمدارانه تشکیلات، پیروانی را در آن کشورها (جنوب آسیا، امریکای لاتین) پیدا کرده است؛ این رویکردها در این کشورها بر جنبش‌هایی که ادعا می‌شد انقلابی‌اند، مدت‌های مدید غالب بود. با این همه، نتیجه‌گیری استراتژیک آن، همانند هارت ونگری، عبارت است از رد استراتژی. در توضیح هالووی فریاد، خشم گروه‌های مختلف علیه مصیبت‌های نظام [سرمایه‌داری] به نوعی به هم خواهند پیوست تا بندهای وابستگی‌ای را پاره کنند که همه را به نظام- از جمله جانیان مسلح دولت- مقید می‌کند. نیازی به گرفتن قدرت نیست زیرا دولت با غلبه‌ی خودگردانی (آتونومی) به سادگی فرو می‌پاشد.

در حقیقت استدلال هالووی چیزی چندان فراتر از صورت-بندی مجدد استدلال رفورمیستی قدیم در بر ندارد؛ طبق استدلال قدیمی اگر تعداد مردمی که خواهان تغییر جامعه‌اند کافی باشند، طبقه‌ی حاکمه مجبور خواهد شد قدرت را بدون شلیک یک کلوله واگذارد. وجهه و محبوبیت این استدلال در بین بخش‌هایی از مردم امریکای لاتین نشان می‌دهد که لازم است به آن‌ها (و هالووی) آنچه را یاد آور شد که ژنرال‌ها بر سر جنبش‌های "خودگردان" راستین کارگران، دهقانان و بومیان، مثلاً برزیل در سال ۱۹۶۴ یا شیلی ۱۹۷۳، آوردند.

اما تمرکز عمده‌ی هالووی نه بر فروپاشی خود-انگیخته‌ی دولت در زمانی فرضی در آینده، بلکه بر توانمندی جنبش‌ها در دستیابی به هدف‌هایی است که هم اکنون و همین جا وجود دارد، بدون این-که نیازی به نگرانی نسبت به دولت یا آینده در میان باشد. نمونه‌ی اصلی او زاپاتیست-ها در مکزیک اند. استدلال هالووی این است که آن-ها [زاپاتیست-ها] نمونه‌ای به دست داده‌اند از این که چگونه می‌شود به یک نیروی خودگردان تبدیل شد، در عین حفظ دم و دستگاه دولت.

متاسفانه واقعیت چیز دیگری است. زاپاتیست-ها حرکت خود را به عنوان جنبشی مسلحانه علیه دولت شروع کردند. آن-ها در سال ۱۹۹۴ شهرت پیدا کردند زمانی-که قیام مسلحانه را در بخش‌هایی از ایالت چیپاس در جنوب مکزیک آغاز کردند. اعلان دشمنی آن-ها با جهانی شدن نئولیبرال در سراسر جهان بازتاب یافت و به یکی از نخستین کانون-های جنبشی تبدیل شد که در سیاتل برآمد داشت. اما خود قیام شکست خورد و زاپاتیست-ها مجبور به عقب‌نشینی شدند و اساسا به سازمان-هایی دفاعی برای بومیان منطقه-ی جنگلی لکاندون تبدیل شدند. از آن-جا، گه-گاه توانسته‌اند با دولت مکزیک بر سر بهبود حقوق بومیان و ساختارهای دولت محلی به توافق-هایی دست پیدا کنند-مخصوصا زمانی-که از پشتیبانی بیش-تر کارگران و دهقانان دیگر مناطق مکزیک برخوردار بودند، همانند زمانی که سه سال قبل به سوی پایتخت راه پیمائی کردند. اما این قول و قرارها بر سر اصلاحاتی در نظام موجودی بوده است که آن-ها را تهیدست رها کرده است. روزنامه-نگاری از جناح چپ روزنامه روزانه‌ی مکزیک، لچورنادا، که نسبت به زاپاتیست-ها سمپاتی داشت، یک سال پیش نوشت:

"خود ساختار زندگی جماعت [بومی] زیر ضربات زندگی از بیرون [از آن] در حال فروریزی است، ضرباتی که در دوران نئولیبرالیسم، رکود و مهاجرت توده-ای به ویژه توان فرساست... منطقه-ی شورشی نمی-تواند خود را از بازارهای قهوه، تولیدات صنایع دستی، نیروی کار، چوب و دیگر منابع منزوی کند، مخصوصا به این دلیل که ذرت و تولیداتی که برای خودمصرفی اند فقط غذای یک چهارم سال آن-ها را فراهم می-کند و هر چیز دیگر-غذا، دارو، لباس و غیره- را باید برای به دست آوردن پول به بازار آورد. (۱۲)

جماعت-های بومی واقعا زندانی واحد-های ارتش مکزیک اند که در راه-هایی که به جنگل منتهی می-شود، گشت می-زنند و این امر به نوبه-ی خود به "نظامی شدن" داخلی آن-ها منتهی شده است، به طوری که معاون فرمانده، مارکوس، خود از "ساختار نظامی ای. زد. ال. ان. صحبت کرده و این که این ساختار به نوعی سنت دموکراسی و خود حکومتی را فاسد کرده است". (۱۳) رفورم-های اندکی که مردم بومی به دست آورده-اند را نباید بی مطالعه رد کرد. اما از این منظر به آن-ها نگاه کردن که پاسخ مناسبی هستند به مصیبت-هایی که نظام جهانی بر آن-ها تحمیل کرده، فروغلطیدن به نازل-ترین شکل رفورمیسم است. هالووی با تجلیل از چنین جنبش-های "خودگردان" به مثابه هدفی در خود به صورت-بندی صد سال قدیمی نظریه-پرداز رفورمیست سوسیال دموکرات، ادوارد برنشتاین، نزدیک شده است که گفت: "جنبش همه چیز است و هدف نهائی هیچ".

این را نمی-توان در مورد هالووی انحراف عجیبی دانست. اتونومیسم (استقلال-مداری) تا آن جا که صرفا به ژست-های اخلاقی مربوط نباشد و به چاره-جویی درباره-ی مصیبت-های جهان سروکار داشته باشد، به آسانی به رفورمیسم در می-غلطد، گیرم که به رفورمیسمی

رادیکال. بنابراین، آن‌هایی که جذب تاکید ضد اقتدارمداری مبارزه از پائین قرار گرفته‌اند می‌توانند فقط با زیر سوال بردن پاره‌ای از اصول اعتقادی اتونومیسم بر آن تاکید باقی بمانند.

## رفورمیسم رادیکال

باید تاکید کرد که رفورمیسم بیش از مانور دادن در چارچوب ساختارهای سیاسی تثبیت شده‌ی معنی می‌دهد. رفورمیسم هم‌چنین بسیج مردم برای فشار آوردن به آن ساختارها را نیز در بر می‌گیرد. حتی زمانی که پاره‌ای از رهبران رفورمیست از پیش بردن جنبش به جلو کنار می‌روند، دیگران به چنین کاری ادامه می‌دهند. این گونه است که مثلا در بریتانیا چهره‌هایی که هنوز به ساختارهای پارلمانی ایمان دارند، اشخاصی چون تونی بن، جرمی کوربین، عضو پارلمانی حزب کارگر [لیبر] و کارولین لوکاس، عضو حزب سبز پارلمان اروپا، همگی نقش مهمی در ایجاد و استمرار جنبش ضد جنگ ایفا کرده‌اند. همین طور هم افرادی از بقایای حزب کمونیست قدیم. (۱۴). نقش مشابهی را هم نویسندگان و روزنامه‌نگاران چون جورج منبیوت، سوزان جورج و نومی کلاین در ایجاد جنبش‌ها در سطح بین‌المللی ایفا کرده‌اند. آن‌ها در ارائه‌ی بحث‌ها علیه نئولیبرالیسم و جنگ نقشی بسیار با اهمیت دارند، اما این را امری مسلم می‌دانند که تغییر نهائی با فشار بر نظام موجود پیش خواهد آمد. آن‌ها می‌گویند که بحث بین رفورم و انقلاب در دنیای امروز بی‌جاست، با اشاره به این که کل آنچه می‌توانیم انجام دهیم مبارزه برای رفورم است.

رفورمیست-های رادیکال معمولاً با وضوح بیش-تری از مبلغان آتونومیسم "خالص" این امر را درک می-کنند که جنبش به استراتژی و تاکتیک نیاز دارد. حتی اگر نظرشان درباره-ی آنچه ضروری است گاه عناصری از فریب، بوروکراسی و نظام پارلمانی را در بر داشته باشد، معمولاً نوعی درک از استراتژی و تاکتیک دارند. آن-ها این را می-توانند درک کنند که پاره-ای از مسائل از دیگر مسائل مهم-تر اند و اگر قرار است تاثیر گذار باشیم، باید به آن-ها اولویت دهیم. آن-ها این درک را دارند که جنبش-ها با دشمنانی رودررویند که اگر مشخص نکنند که کی، چگونه و با چه نیرویی با آن-ها مبارزه کنند، نابودشان خواهند کرد (و در پاره-ای از کشورهای جهان سوم فعالان را هم نابود خواهند کرد). آن-ها درک می-کنند که نمی-توانیم از موعظه-ی آتونومیستی: "هر کاری خوب است." پیروی کنیم. چنین است تناقض آشکار مبنی بر این که این رفورمیست-ها گهگاه می-توانند از آتونومیست-های ظاهراً رادیکال-تر تصور بهتری داشته باشند از آن-چه جنبش-ها لازم است در مرحله-ی بعدی باید انجام دهند. با این همه، رفورمیسم رادیکال می-تواند به آنجا منتهی شود که استدلال-های آتونومیستی را کم و بیش به همان شیوه-ای بپذیرد که آتونومیسم می-تواند به رفورمیسم رادیکال در غلطد. بدین ترتیب بود که تونی بن وقتی با این مساله روبه-رو شد که در مورد رهبری جدید حزب کارگر [لیبر] چه باید کرد، مکرراً جواب داد که آن-چه اهمیت دارد نه رهبری که جنبش از پائین است- گویا جنبش از پائین با نادیده گرفتن آن-چه در بالا اتفاق می-افتد، پایه-ریزی می-شود. جورج موبیوت پس از نوشتن یک کتاب و طرح کلی برنامه-اش برای اصلاح جهان از طریق دگرگونی سازمان ملل، می-تواند از آن به عنوان نقشه-ای "تمامیت-خواهانه"



برای مردمی صحبت کند که خواهان وضوح ایده‌ها در درون جنبش اند. (۱۵) نومی کلاین خلایقیت جنبش پیکتروها (اعتصابیون) در آرژانتین را تحسین می‌کند، اما به ندرت درکی از مسائلی که آن جنبش با آن روبه‌روست به دست می‌دهد. (۱۶) یک عضو شورای ملی حزب کمونیست فرانسه می‌تواند سابقه‌ی دولت در مجموع چپ را به نقد کشد (دولتی که حزب در آن عضو داشت) و سپس استدلال‌های هارت و نگری را هم تحسین کند. (۱۷) در هر یک از این موارد وقتی تلاش برای فشار بر نهادهای موجود با بن بست روبه‌رو می‌شود، رفورمیست‌های رادیکال به آسانی کنار می‌کشند و صرفاً به تحسین از خلایقیتی می‌پردازند که می‌تواند از پائین به وجود آید. آن‌ها از نیاز به تدوین استراتژی و تاکتیک مبارزه دقیقاً به همان شیوه‌ی اتونومیست‌ها سرباز می‌زنند و پس از آن اغلب موضع‌گیری خود را با صحبت در باره‌ی نیاز به دور نگه داشتن سیاست از دولت توجیه می‌کنند.

## گرایش انقلابی

این گرایشی است که به وضوح تاکید دارد بر این که دشمن سرمایه‌داری است، که نتولیبالیسم فقط بیان ایدئولوژیک آخرین مرحله‌ی آنست. گرایش انقلابی این مرحله را در عین حال شامل صف‌آرایی نیروی مسلح دولت‌ها به نفع سرمایه‌ها می‌داند که پایه‌اش در درون آن‌هاست. به سخن دیگر، امپریالیسم را پی‌آمد اندام‌وار [ارگانیک] سرمایه‌داری می‌داند و به دولت از منظر برخورد با "افراط‌کاری‌های" نظام نگاه نمی‌کند. بلکه [معتقد

است که] کارگران و دیگر طبقات استثمارشونده می-بایست به منظور سرنگونی حکومت موجود و در دست گرفتن ابزار تولید متشکل شوند.

صادقانه باید گفت که این گرایش زمانی-که جنبش-های جدید پنج سال پیش آغاز به فعالیت کردند، جنبه-ی حاشیه-ای داشت و امروزه هم هنوز گرایشی است در اقلیت. نقطه ضعف این نیرو ماحصل دوران طولانی شکست-ها و ناامیدی کسانی بود که علیه نظام مبارزه می-کردند. زمانی که جنبش-ها شکست خورده-اند، فعالان قربانی شده-اند و تلاش-های-شان به پراکندگی منتهی شده است، فقط تعداد نسبتاً کوچکی به ایده-ی تغییر کل جهان پایبند می-مانند و خود را در رابطه با بخش-های اصلی طبقه-ی کارگر حاشیه-ای احساس می-کنند. آن-ها می-بینند که از ایده-هایی دفاع می-کنند که بازتاب اندکی در بین کارگران دارد، کارگرانی که تنها تجربه-ی اخیرشان پراکندگی و شکست بوده است. سازمان-های-شان زمانی که مردم از نفس افتاده، خسته و سرخورده-اند و گاه نیز به سوی ایده-های غیرسوسیالیستی میل پیدا می-کنند، در حفظ خود با مشکل روبه-رو می-شوند و جلب عضو جدید گهگاه یکی یکی یا دو تا دو تا صورت می-گیرد. (۱۸) در بهترین حالت خود را سرپا نگه می-دارند تا به پیش حرکت کنند.

یک عامل دیگر نیز این نقطه ضعف را تشدید کرد. سال-های شکست به ناگزیر در میان کسانی-که به سنت انقلابی چسبیده بودند، نوعی سکتاریسم را تقویت کرد. آن-ها فقط با احساس این-که در ضدیت با کل جهان، از جمله در رابطه با کسانی حق با آن-ها بود که از گفتگوی انقلابی درباره-ی دهه-ی شصت و اوائل دهه-ی هفتاد کنار کشیده و به کارزارهای

تک مضمونی و سیاست هویت پیوسته بودند. تحت چین شرایطی در مقابل جنبش-های جدیدی که تحت تاثیر این گرایشات بودند، می-توانستند حالت دفاعی شدیدی داشته باشند. انقلابیون به سادگی به حرکت-های سکتاریستی که از آن جمله است کنارکشیدن از این جنبش-ها- و حتی رد آن-ها- کشیده می-شوند و به این ترتیب کار را برای فعالین جنبش جهت رد بدون مطالعه-ی رویکرد انقلابی، حتی زمانی آسان-تر می-کنند که آن-ها احساس کنند که رویکرد رفورمیستی و اتونومیستی نامناسب است.

سرانجام هم، میراث استالینیسیم بسیاری از افراد در جنبش را نسبت به رویکرد انقلابی بدبین-تر کرده است. آن-ها ازین بیم دارند که انقلابیون بخواهند از جنبش-ها صرفا به عنوان "تسمه نقاله" برای هدف-های سیاسی-شان استفاده کنند. پیشینه-ی بسیاری از سازمان-هائی که رژیم-های ساقط شده در سال-های ۱۹۹۱-۱۹۸۹ را به نوعی سوسیالیست-یا دست کم، دولت-های کارگری "منحرف" و "ناقص"- می-دانستند، این بدبینی را افزایش داد. این امر تا به حال وضعیتی به وجود آورده است که سازمان-های بسیار چپی که قبلا چنین نظراتی داشتند راسا بگویند که هر نوع دخالت سیاسی چپ در جنبش-ها به معنی کوشش جهت تبدیل آن-ها به تسمه نقاله است. چنین است مشخصه-ی موضع-گیری رهبری ریفونداسیونه کمونیستا در ایتالیا و موضع-گیری بسیاری در "اتحاد کمونیست-های انقلابی" در فرانسه. (۱۹)

پیامد این امر ندیدن شیوه-ای است که جنبش- همانند هر مبارزه-ی توده-ای- بحث-های "خودبه-خودی" ای را دامن می-زند که، خواه و ناخواه، دارای پارامترهای سیاسی است. و اگر انقلابیون قطب سازمان-یافته-ی جذابی را در این بحث-ها به وجود نیاورند، در غیاب آن-ها،

کسانی (رفورمیست-ها) برنده‌ی این بحث خواهند بود که ارائه دهنده‌ی استراتژی فعالیت در درون نظام موجود اند یا کسانی-که (آتونومیست-ها) هیچ استراتژی-ای ارائه نمی-کنند.

## فرصت ها و چالش ها

### مدل نادرست حزب

تنها درک ضرورت [داشتن] حزب کافی نیست. نوع درست حزب باید وجود داشته باشد، حزبی که در درون جنبش-ها تکوین یابد و آن-ها را متحد کند و نه حزبی که با خفه کردن خلاقیت و نابودی انرژی آن-ها مانع پیشرفت-شان شود. و این دقیقا آن کاری است که پاره-ای از مدل-های متداول حزب قصد انجامش را داشتند. آن-ها به جای جلب بهترین مبارزان آن-ها را از خود دور و با چنین کاری آتونومیسم و رفورمیسم را تقویت کردند.

تاثیر برخی از سازمان-های انقلابی در امریکای لاتین چنین بوده است. در اکوادور تاریخچه‌ی سازمان-های مارکسیستی نشان-دهنده‌ی آنست که آن-ها تلاش داشته-اند خود را جایگزین جنبش-ها کنند- از سوئی از طریق گروه-های چریکی کوچکی که دور از هر جنبش توده-ای فعالیت می-کردند، و از دیگر سو، در مورد حزب کمونیست طرفدار مسکو، از طریق پشتیبانی از یکی از دیکتاتورها (۵۳). در آرژانتین سکتاریسم دو سازمان، که بزرگ-ترین سازمان-ها بودند، و سکتاریسم-شان ریشه در یاس و ناامیدی دهه-ی نود داشت، به قدری قوی بود که هریک ماهرانه تلاش می-کردند شعار-های خود را به جنبش-های پیکتورها (اعتصابیون) و اسمبلیاها در سال ۲۰۰۲ تحمیل کنند- در مقطعی، در یک تجمع توده-ای، کارشان حتی به برخورد فیزیکی با یک دیگر کشیده شد و تماشاچیان مجبور شدند آن-ها را از یک دیگر جدا

کنند. در بولیوی شورش-های چهار سال گذشته با داشتن عناصر جدید، با شورش-های دهه-ی پنجاه تا دهه-ی هشتاد فرق می-کرد و حزب تروتسکیست پی. او. ار. ظاهراً قادر نبوده است با آن پیوند برقرار کند. (۵۴)

چنین رویکردهایی از مدل حزبی معمولی-ای بر آمده است که از مبارزات واقعی و مشخص جدا افتاده است و خود را تجسم شعور سوسیالیستی می-داند که وظیفه-اش صرفاً این است که کارگران را تشویق کند از آن پیروی کنند.

گونه کلاسیک این فکر همان نظر پیش از جنگ جهانی اول سوسیال دموکراسی بود. کارل کائوتسکی، با نفوذترین نظریه-پرداز آن در سطح بین-المللی، معتقد بود که سوسیالیسم زمانی به وجود می-آید که حزب اکثریت کارگران را تشویق کرده باشد که به آن رای دهند. بنابراین، وظیفه-ی حزب آن نبود که مبارزه-ی بلافصل را هدایت کند، بلکه آن بود که صبورانه به تبلیغ نظرات خود بپردازد تا به آن مرحله برسد. (۵۵) سلطه چنین نظری، حتی در درون جناح چپ سوسیال دموکراسی، بود که، علی-رغم وجود شورش-های انقلابی، هم-چون اشغال کارخانه-ها در سال ۱۹۲۰ در ایتالیا، به بی تفاوتی [توده-ها] منجر شد. طبقه-ی کارگر در کلیت خود به انقلاب رای نداد و انقلاب ممکن نشد. (۵۶)

تصویر انقلابی مشابهی از این نظر وجود دارد. طبق این نظر، حزب گروه کوچک پیشاهنگی است که باید خود را از آلودگی جریانات گسترده-ی غیرانقلابی حفظ کند و در عین حال منتظر رویدادهایی باشد که مردم را به پیوستن به آن وادارد. سپس فرض بر این است که خلوصش به آن فرصت می-دهد سرنگونی انقلابی سرمایه-داری را از جانب کارگران به عهده بگیرد.

این نظر را آمادئو بوردیگا، نخستین رهبر حزب کمونیست ایتالیا، به روشن‌ترین شیوه بیان کرد. آنتونیو گرامشی مفهوم این نظر را در عمل این گونه توضیح داد:

"مشارکت توده‌ها در فعالیت و زندگی درونی حزب که فراتر از فرصت‌های بزرگ و پیروی از دستور رسمی مرکزیت باشد، برای وحدت و ساترالیسم حزب تهدید محسوب می‌شده است. به حزب از این منظر نگریسته نمی‌شده است که پی‌آمد فرایند دیالکتیکی‌ای است که در آن جنبش خودانگیخته‌ی توده‌های انقلابی و اراده‌ی سازمان‌ده و هدایت‌گر مرکز به هم‌گرایی می‌رسند. به حزب صرفاً به مثابه‌ی چیزی معلق در هوا نگریسته می‌شده، چیزی که دارای رشد و تکوینی آزاد و خودگستر است؛ چیزی که توده‌ها زمانی به آن خواهند پیوست که موقعیت مناسب است و موج انقلابی به بالاترین اوج خود رسیده یا زمانی که حزب تصمیم می‌گیرد حمله‌ای را آغاز کند و خود را به سطح توده‌ها به منظور برانگیختن آن‌ها و هدایت‌شان به اقدام و کنش پایین بیاورد. (۵۷)

"از دوره‌ی بوردیگا به بعد اغلب گرایش‌های مشابهی به وجود آمده است. استالینیسم با این دریافت که حزب باید منتظر دستورات از مسکو باشد، مشوق چنین گرایش‌هایی بود. همین‌طور هم شکست و ناامیدی سازمان‌های واقعا انقلابی طی دوران شکست و ناامیدی به طور کلی برای طبقه‌ی کارگر چنین کارکردی داشت. از تاکید درست بر حفظ سنت انقلابی در دورانی که کارگران علاقه‌ی اندکی نشان می‌دادند، میل به این باور بسیار آسان بود که حزب تجسم شعور "واقعی" طبقه است و این که انقلاب به آن وابسته بود که حزب به گونه‌ای ایده‌های خود را به سازمان‌های طبقه [ی کارگر] تحمیل کند (۵۸). این مدل از حزب است که بسیاری

از شرکت-کنندگان در جنبش-ها را بر آن می-دارد که بخواهند احزاب را از خود دور نگه دارند. آن-ها باور دارند که دخالت احزاب به معنی رویکرد هر می است، رویکردی که جنبش را تابع دستورات حزب می-سازد.

با این همه، یک مدل بسیار متفاوت دیگر حزب هم هست. این مدل از هر خیزش کم و بیش خودانگیخته-ی مبارزه تجلیل می کند و به آن می پردازد. ولی این مدل هم می-پذیرد که نیروهای مبارز در حرکت به جلو انشعاب پیدا می-کنند. پاره-ای از آن-ها راه ساده-ی سازش را برمی-گزینند. دیگران می-خواهند مبارزه را تا آن-جا که می-توانند به پیش سوق دهند و آن را به دیگر مبارزات مرتبط سازند. حزب انقلابی تلاش می-کند به این گروه دوم وحدت و انسجام ببخشد. این مدل حزبی است که می-توان در نوشته-های لنین یافت (۵۹) و در آثار نخستین رهبر حزب کمونیست ایتالیا، آنتونیو گرامشی (که در سال ۱۹۲۴ از بوردیگا جدا شد). این مدل بر این تاکید دارد که حزب، طبقه به طور کلی نیست. "تمایز بارزی می-بایست بین مفهوم "طبقه" و "حزب" قائل شد". (۶۰) "حزب بخشی از طبقه است، پیشروترین بخش آن، بخش انقلابی و به لحاظ سیاسی آگاه آن" (۶۱) که می-کوشد در درون طبقه فعالیت داشته باشد و علیه جریانات رفورمیست بحث کند تا مردم به نقطه نظرات خود جلب شوند. حزب می-پذیرد که در هر جنبشی بین کسانی که می-خواهند مبارزه را به پیش برند و کسانی که مایل اند به شیوه-های قدیمی باز گردند، اختلافات بروز می-کند. این است منظور از اصطلاح "پیش قراولان" و "پس قراولان" که مکررا آتونومیست-ها و رفورمیست-ها به نقد کشیدند. تلاش برای ایجاد حزب به معنی تلاش جهت تحمیل چیزی به جنبش-ها از بیرون نیست، بلکه هدفش گردآوری متعهدترین عناصر درون هر مبارزه-ای است تا بتوانند

کوشش-های خود را هم-آهنگ کنند و بکوشند دیگران را به آن-چه باید انجام داد، جلب کنند. تلاش در جهت پایه-ریزی حزب، عبارت از این نیست که چیزی از بیرون به جنبش-ها تحمیل شود، بلکه تلاشی است برای متحد کردن متعهدترین عناصر درون هر یک از مبارزات به طوری که بتوانند تلاش-های خود را هماهنگ کنند و بکوشند دیگران را به نظرشان جلب کنند، در مورد آن-چه باید انجام داد. از دیگر سو، آن-چه از "خارج"، به داخل [طبقه] آورده می-شود عبارت است از دانش مربوط به مبارزات گذشته و مبارزات در سطح بین-المللی که خارج از تجربه-ی بلافصل مردم است، و از دیگر سو، آمادگی به چالش کشیدن تفاله-های ایده-های نظام در اذهان مردم (برای نمونه، نژادپرستی، سکس-باوری و حرمت-گزاری به طبقات فرادست). هر کس که به حزبی که چنین کارهایی را انجام می-دهد ایراد بگیرد، سر انجامش عقب ننگه-داشتن جنبش و نه پیشبرد آن به پیش است.

نوشته-های کلاسیکی در سنت انقلابی وجود دارد که دقیقاً به این مسئله می-پردازد که اقلیت رزمنده-ای که به نتایج انقلابی رسیده است چگونه باید با جنبش-ها و مبارزات بسیار گسترده-تر ارتباط داشته باشد- کمونیسم جناح چپ لنین، پنج سال اول انترناسیونال کمونست تروتسکی و تزه‌های لیون گرامشی در این زمینه برجسته-اند. آن-ها همگی به خطرات عظیم رویکرد "سکتاریستی" جدا بودن از مبارزه اشاره می-کنند و پی-آمد مکرر "التیماتیسمی" که بر طبق آن انقلابیون تلاش می-کنند نظرات خود را از بیرون به مبارزات تحمیل کنند. این رویکرد زمانی به وجود می-آید که، به جای درگیری با مسائل واقعی به عنوان شرکت-کنندگان در گسترش جنبش-ها، انقلابیون فرمول-های از پیش تنظیم شده و انتقادهای انتزاعی را به



کار می-گیرند که ربطی به گسترش آگاهی توده مردم ندارد. این رویکرد، در عمل، به ضد آشکار خود تبدیل می-شود، به عقب ماندن از جنبش و آن-چه اغلب "تیلیسم" نام نهاده شده است. این وضعیت زمانی به وجود می-آید که انقلابیون به بهترین افراد دور و بر خود "با صبر و حوصله" پیش-شرط-های دراز مدت جهت پیروزی را توضیح نمی-دهند و این پرسش که قدم بعدی چه باید باشد را مطرح نمی-کنند. به همین نسبت هم در مورد فرقه-گرائی، مساله این است که نمی-تواند سازمان انقلابی در درون جنبش به وجود آورد و این را رد می-کند که افراد جدیدی را می-توان به سیاست انقلابی سوق داد.

## مرحله ی بعدی جنبش

همه-ی جنبش-هایی که طی پنج سال گذشته به وجود آمده-اند، به نقطه-ی عطفی رسیده-اند که مساله-ی جهت-گیری سیاسی برای-شان اهمیت پیدا کرده است. ناتوانی در پرداختن به این مسائل، آن-ها را با مشکل روبه-رو کرده است. اما هنوز در هیچ جایی شکست ناپذیر نبوده-اند.

قیام-های که در امریکای لاتین پیش آمد، سرمایه-داری را به زانو در نیاورده، یا جلوی حمله به کارگران، دهقانان، تهی-دستان شهری و خلق-های بومی را نگرفته است. اما دولت-ها هنوز در وضعیتی نیستند که عقبه-ی زمان را به پیش از این قیام-ها بر گردانند. آن-ها مجبور اند بین فشار از پائین طبقات مردمی که طعم قدرت خود را چشیده-اند و فشار سرمایه-داری

محلی از بالا و منافع امپریالیستی چون صندوق بین-المللی پول توازن برقرار کنند. این عمل برقراری توازن نمی-تواند به مدت نامعلومی ادامه داشته باشد و آن-ها در مقطع زمانی معینی حملات مستقیم خود را از سر خواهند گرفت. ولی چنین کاری را در شرایطی انجام می-دهند که احتمال از سر گرفته شدن مبارزه-ی توده ای زیاد باشد. این که این آخرین باری باشد که در باره-ی جنبش-های آرژانتین، بولیوی و اکوادور (و همان طور که مایک گونزالز در جای دیگری در این مجله نشان داده است، نمونه-ی ونزوئلا) و اثرات آن-ها در جاهای دیگر خبر پیدا می-کنیم، احتمالش کم است. در این تابستان شاهد درگیری-های جدیدی بین معترضان و نیروهای دولتی بوده-ایم. کل امریکای جنوبی، از تیرا دل فوگو تا کارائیب، به استثناء شیلی، در غلیان-های سیاسی گرفتار بوده است.

جنبش ضد جنگ نتوانست جلوی حملات شدید امپریالیستی به عراق را بگیرد. اما مسائل بسیاری را برای اتحاد بوش- بلر به وجود آورد و مقاومت بالنده در عراق به معنی آن است که این مسائل شدت بیش-تری به خود می-گیرد. ایالات متحده بدین منظور به عراق حمله کرد که کنترل خود بر مرکز استراتژیک منطقه را تثبیت کند، منطقه-ای که مهم-ترین محل تولید ماده-ی خام جهان است. از این طریق قرار بود مخارج سلطه بر بقیه-ی سرمایه-داری جهانی را در یک "قرن امریکائی جدید" به دست آورد. سهل است، امریکا به گرداب جنگ استعماری-ای فرو رفته است که بقیه منطقه را بی ثبات می-کند. هر عقب نشینی-ای- حتی اگر نیروی اشغال-گر امپریالیستی تحت نظارت سازمان ملل متحد جای آن را بگیرد- برای امریکا تحقیر محسوب می-شود. تلاش برای باقی ماندن احتمالا به معنی بربریت-ها و ماجراجویی-های نظامی بیش-تر معنی می-دهد و هریک از آن-ها جرقه-ای برای بر پا کردن

جنبش ضد جنگ می-توانند باشند. مرکزی بودن دائمی جنگ بدین طریق نشان داده شد که جنبش به ناگاه در اسپانیا احیا شد و تاثیر قاطعی بر انتخابات داشت.

دولت-های اروپایی در تلاش-های خود برای تحمیل ضد رفورم-های نئولیبرالی به پیشرفت-هایی نائل شده-اند- پیروزی برلوسکونی در کاهش حقوق کارگران، پیروزی دولت شیراک- رفرن در فرانسه در یورش به حقوق بازنشستگی بخش عمومی، موفقیت دولت شرودر در آلمان در تقلیل مزایای بیکاری [همگی از این جمله است]. اما هیچ یک از این پیشرفت-ها به پای شکست-های نابودکننده-ای نمی-رسد که طبقه-ی کارگر طی سال-های حکومت تاجر در انگلیس متحمل شد (زمانی که سه بخش مهم رزمنده کارگران به نوبت در هم کوبیده شد- معدن-چیان، کارگران بخش چاپ و سپس هم پزشکان). همین طور هم این پیشرفت-ها آن اندازه نبود که سرمایه-داران اروپایی را قادر سازد به نرخ استثمار (و سطوح رقابت) رقبای خود در ایالات متحده و آسیای شرقی دست پیدا کنند (در هر دو-ی این مناطق متوسط ساعات کار سالانه ۴۰۰ یا ۵۰۰ ساعت بیش-تر از فرانسه و آلمان است).

هم اکنون که این مقاله را می-نویسم، دولت-های آلمان، فرانسه و ایتالیا برنامه-ریزی خود ب هدف حمله علیه شرایط کارگران را از شروع کرده-اند. تحت چنین شرایطی حتی رفورمیست-ترین رهبران اتحادیه-های کارگری ممکن است مجبور شوند فراخوان به فعالیت و عمل بدهند- همان-طوری-که چنین وضعیتی زمانی پیش آمد -که رهبران اتحادیه-های کارگری یونان، ایتالیا و اسپانیا اعتصابات عمومی موثر بیست و چهارساعته در سال ۲۰۰۲ را سازمان دادند. رهبران اتحادیه می-خواهند چنین حرکت-هایی را به نمایش-های نمادین محدود کنند، اما از تجربه-ی محض میلیون-ها کارگری نمی-توانند جلوگیری کنند که با هم

حرکت می-کنند و در اعضای عادی اتحادیه اعتماد به پیشروی را به وجود می-آورند. در بریتانیا ما هنوز اعتصابات بیست و چهارساعته نداشته-ایم، اما مسئولیت ایدئولوژیک حزب کارگر جدید در حمله به شرایط کارگران، مخصوصا در بخش عمومی طی پنج سال گذشته، به آن چیزی منتهی شده که به آن تیم ناجور نام نهاده-اند- رهبرانی که بخشی از زبان مبارزه-ی طبقاتی راه، حتی با وجودی که اغلب-شان آن را به عمل در نمی-آورند، مورد استفاده قرار می-دهند. (۶۲)

ایتالیا و آلمان پیش درآمیداز آن چه می-توانیم در دیگر جاها انتظار داشته باشیم، در اختیارمان می-گذارند. ترکیب احیاء اعتراضات توده-ای علیه جنگ و مبارزات صنعتی جدید (مخصوصا اشغال کارخانه-ی جدید فیات در ملفی که کلیه فعالیت-های آن را فلج کرد) (۶۳). در بهار امسال همه-ی ناامیدی-های سال پیش چپ رادیکال را از میان برد. در عمل ثابت شد که کسانی که موانع را شکست عمده تحلیل می-کردند، در اشتباه-اند. در آلمان بخش محلی اتک توانسته است با اعضای اتحادیه-ی کارگری موج وسیعی از اعتراضات هفتگی را علیه دولت به خاطر کاهش حقوق بیکاری، به خصوص در آلمان شرقی، به راه اندازد.

در جاهایی که دولت-های رفورمیست بر سر کار اند، فشار بر بوروکراسی اتحادیه تاثیر دیگری دارد. این فشارها در احزاب رفورمیست قدیمی شکاف ایجاد می-کند، و بدین ترتیب نفوذ آن-ها را در بین لایه-های وسیعی از کارگران کاهش می-دهد. اغلب رهبران اتحاد ملی بین جاروجنگال تهدید-آمیز در مورد پیوندهای خود با احزابی که این دولت-ها را رهبری می-کنند و کرنش در مقابل-شان در نوسان اند (۶۴). اما در رده-های پائین-تر نارضایی به

سطح قطع حمایت سیاسی می-رسد. بسیاری از بوروکرات-های سطح متوسط در آلمان از فراخوان برای ایجاد یک حزب جدید برای مقابله با حزب اس. پی. دی (حزب سوسیال دموکرات) شرودر حمایت می-کنند؛ آن-ها با فعالانی از جنبش ضد-سرمایه داری به منظور به چالش کشیدن آن [اس. پی. دی] در انتخابات سال ۲۰۰۶ با ایجاد حزب جدید "بدیل کار و عدالت اجتماعی انتخابات" همکاری می-کنند. (۶۵) بدین ترتیب نارضائی از بلیر در بریتانیا موجب ایجاد دو اتحادیه-ی کارگری شد ( اتحادیه کارگران راه آهن: ار. ام. تی. و اتحادیه-ی کارگری آتش نشانی: اف. بی. یو). هدف قطع پیوند با حزب کارگر و چندین شاخه-ی مهم دیگر به منظور پشتیبانی از "ریسپکت یونیتی کوئیشن" و حزب "سوسیالیست اسکاتلند" بوده است. امکان این که از دل جنبش-های ضد سرمایه-داری و ضد جنگ چپ جدید سر برآورد و در میان لایه-های گسترده-ای از مردم نفوذ پیدا کند، احتمالی واقعی و نیرومند است، یعنی همان لایه-هایی که به طور سنتی خود را با احزاب رفورمیست هم هویت می-دانستند. در عین حال، احیای مبارزه-ی صنعتی، حتی اگر پراکنده و محدود باشد، این امکان را برای چپ فراهم می-آورد که تعداد بیش-تری از کارگران سازمان-یافته را به خود جذب کند، مخصوصا کارگران جوانی که شکست-های گذشته بر آن-ها اثر سویی نگذاشته است و نیاز به مبارزه به شیوه-ای را دریافته-اند که اغلب با بوروکراسی اتحادیه-ی کارگری برخورد دارد. بسیاری از اینان باید تحت تاثیر جنبش ضد جنگ قرار گرفته باشند. پی-ریزی سازمان-های رده-های پائین در درون اتحادیه-های کارگری موجود به گونه-ی دهه-ی هشتاد و نود در دستور کار قرار نگرفته است. و اتحادیه-های کارگری، علی-رغم از دست دادن عضو طی دو دهه-ی

گذشته، به صورت بزرگ-ترین سازمان-های داوطلبانه در کشورهای اصلی غرب باقی می-مانند.

## سیاست گسترش جنبش ها

چنین ابتکاراتی می-تواند فرصت-های بسیاری را برای فعالان جنبش-های پس از سیاتل فراهم کند. قدرت این جنبش-ها در شور و شوق به چالش کشیدن نظام [سرمايه-داری] است که زندگی مردم را به تباهی کشیده است. ضعف آن-ها این بوده که چالش آن-ها به طور عمده طی رویدادهای بزرگ، تظاهرات و فوروم-های گسترده بر آمد داشته است؛ این چالش پیوند دائمی و اندام-وار (ارگانیک) با مردمی ندارد که رنج اصلی این تباهی را در محل کار و زندگی خود تحمل می-کنند. این ابتکار راه-های فائق آمدن بر این شکاف را ارائه می-کند و فعالان از مبارزات گوناگون را گرد هم می-آورد و سپس شمار بسیار زیادتری از توده-ی طبقه-ی کارگر را جذب می-کند. اما پای-ریزی چنین گروهی صرفا به طور خودبه-خودی و با تکرار گفت و گو درباره-ی "استقلال" جنبش-ها به وجود نمی-آید. لازمه-اش این است که کسانی که ضرورت سازمان-دهی گروه-های فعال اصلی را درک می-کنند، کارزار برای آن به راه بیندازند، با دیگران راجع به آن-ها و علیه کسانی بحث کنند که با آن مخالفت می-کنند. این امر به موثرترین وجه جایی پیش می-آید که تشکیلات حزب، گونه-ی انقلابی-ترین افراد در درون جنبش-ها وجود داشته باشد.

با پیروزی هر یک از این ابتکارات، بحث‌های بیش‌تری در می‌گیرد. بدین ترتیب، مثلاً، شبکه‌های رده‌های پائین در اتحادیه‌ها و صنایع به خصوص، ضرورتاً کسانی را درگیر فعالیت می‌کند که به برخی از رهبران اتحادیه‌ی موجود که سخن‌گوی چپ این اتحادیه اند، باور دارند- یا به فعالان اتحادیه‌های معروف که مایل باشند به عنوان رهبر اتحادیه جایگزین آن‌ها شوند. این بدان معنی است که همواره بر کسانی فشار وارد می‌شود که صرفاً به دم و دستگاه اتحادیه‌های موجودی اعتماد می‌کنند، اتحادیه‌هایی که مبتنی بر هر می از مامورانی بنا دارند که اساس شغل‌شان بر مذاکره بر سر سازش با کارفرماها و دولت‌ها گذاشته شده است. تأکید متفاوتی هست که لازم است آگاهانه برای آن تلاش کرد، تأکیدی مبتنی بر ایجاد شبکه‌هایی از فعالانی در سطح مغازه (یا اداره)، کسانی که تزلزل ماموران چپی را رد می‌کنند که به فشارهای کارفرمایان و بقیه‌ی بوروکراسی سرتعظیم فرود می‌آورند. انقلابیونی که به مثابه‌ی اقلیتی سازمان داده شده‌اند که در درون شبکه‌های گسترده‌تر نقطه نظرات خود را به بحث و بررسی بگذارند، می‌توانند اجتناب از چنین خطراتی را آسان‌تر کنند.

انشعابی که در اثر انتخابات از یک حزب رفورمیست موجود پیش می‌آید، ضرورتاً فعالانی را در برمی‌گیرد که سیاست‌های دولت‌های حاکم را رد می‌کنند ولی با کل مفهوم سوسیالیسم پارلمانی گسست حاصل نکرده‌اند. در این صورت امکان آن هست که بسیاری از آن‌ها آماده باشند که در صورتی که حزب سیاست خود را تغییر دهد یا، دست کم، رهبر خود را عوض کند، به آن باز گردند. همان‌گونه که مشاهده کردیم، این وضعیت در خصوص

پاره-ای از چهره-های بسیار سرشناس "حزب سوسیال دموکرات مستقل" آلمان پس از سال ۱۹۲۰ پیش آمد. همین طور هم بود وضعیت کسانی که "حزب کارگر مستقل" را از "حزب کارگر بریتانیا" در سال ۱۹۳۲ منشعب کردند. نمونه-ی متاخری از این تحول "حزب اتحاد" در زلاند نو بود. این حزب در سال ۱۹۹۱ در واکنش به تجربه-ی تلخ دولت کارگری شکل گرفت که موجب شد بیکاری افزایش پیدا کند، بسیاری از کمک-های رفاهی را قطع کرد و هر چه را دید خصوصی کرد. انشعاب از حزب کارگر (۶۶) که به دست جیم اندرتن صورت گرفت، که رئیس پیشین حزب کارگر بود، آن-ها را با سبزه‌ها، یک حزب مائوری و گروه دیگری را برای به چالش کشیدن حزب کارگر و حزب ملی محافظه کار (توری) به هم پیوند داد. بنیان-گذاران حزب اتحاد لاف می-زدند که: "هیچ جا در دنیای غرب انگلیسی زبان دارای چنین نیروی قابل ملاحظه -ای در جناح چپ طیف سیاسی نبوده است". این حزب جدید، در آغاز، به خاطر سرخوردگی از حزب کارگر بسیار رشد کرد و در رای گیری ملی سال ۱۹۹۳ هیجده و هفت دهم در صد رای و در انتخابات عمومی سال ۱۹۹۶ ده و سه دهم درصد رای آورد. این پیروزی کرسی-های کافی در پارلمان جدید در اختیارش قرار داد تا آن را به نیروی قابل ملاحظه-ای تبدیل کند و برای "حزب ملی محافظه کار(توری)" زمانی-که با جناح راست "حزب نیوزلاند فرست" دولت ائتلافی تشکیل داد، در دسرهای زیادی به وجود آورد. فشار بسیار زیادی بر "حزب اتحاد" وارد شد به منظور این که مخالفت با حزب کارگر را کنار بگذارد تا راست را از میدان بدر کند و "حزب اتحاد" سرانجام در سال ۱۹۹۹ به ائتلاف پیوست و اندرتن معاون نخست وزیر شد. حزب کارگر که با حمایت "حزب اتحاد" اعتبار خود را باز



یافته بود، از جنگ بوش علیه افغانستان حمایت کرد و اندر تن به این حمایت ادامه داد و بدین ترتیب حزبی که خود پایه گذاران بود را با شکست روبه-رو ساخت. (۶۷)

در خصوص این راه و روش امر اجتناب-ناپذیری در میان نیست؛ بلکه فقط نشان-دهنده-ی آن است که وقتی پیشرفت مشکل باشد، فعالانی که پیشینه-ی فکری سیاسی-شان رفومیسیم بوده است، فشار می-آورند و بازگشت به روش-های اتحادهای پارلمانی را طلب می-کنند. آنچه اهمیت دارد این است که بینیم آیا کسان دیگری در کنار آن-ها مبارزه می-کنند و طرح این بحث که آن-چه، در تحلیل نهائی، اهمیت دارد نه حساب-گری-های پارلمانی بلکه، با در نظر گرفتن جمیع جهات، توازن نیروهای طبقاتی در جامعه است.

در آلمان در سال ۱۹۲۰ سطح مبارزه فرا پارلمانی و وجود سازمان انقلابی-ای که در کنار اعضا "حزب سوسیال دموکرات مستقل" مبارزه-ی متحدی را پیش می-بردند، اکثر آن-ها را از رهبران متمایل به حزب رفورمیست اصلی دور و به خود جلب کرد. در خصوص "حزب کارگر مستقل" در دهه-ی سی، بسیاری از فعال-ترین اعضای آن، بسیار پیش از عقب-نشینی رهبران به حزب کارگر، به حزب کمونیست (و تعداد کمی هم به تروتسکیسم) پیوستند. علت شکست [حزب] در نیوزلند را نباید در به وجود آمدن حزب جدید با حمایت شخصیتی که هم-چنان دیدگاهی اساسا رفورمیستی داشت جستجو کرد، بلکه علت آن فقدان گرایش سازمان-یافته-ی انقلابی در درون حزب بود که با او [آن شخصیت]، مادام که کانون توجهش به چپ، به حامیان مایوس حزب کارگر بود، در یک جبهه-ی متحد همکاری کنند، و همین طور هم همواره تلاش کنند مردم را به دیدگاهی جلب کند که بتوانند درمقابل بازگشت به وضع قبلی مقاومت کنند.

فرمول جادویی در کار نیست که جلو طرف-دارانی را بگیرد که از حزبی که در دولت است فاصله می-گیرند، حزبی که توهمات جدیدی را با تغییر زبان خود در اپوزیسیون دامن می-زند. فشارهایی که بر ریفونداسیونه کمونیستا (بازسازی کمونیستی) در ایتالیا گذاشته شد تا با ائتلاف چپ میانه "درخت زیتون"، معامله کند، نشان-دهنده-ی این مدعا است. همان-طوری-که یکی از سخن-گویان همایش ملی سال گذشته بیان کرده: "هژمونی چپ دموکرات بر طبقه-ی کارگر عمدتاً دست نخورده باقی می-ماند". (۶۸) انتخابات اخیر اروپا نشان می-دهد که حمایت از سوسیال دموکراسی در پاره-ای از کشورها احیا و در دیگر جاها در سطح گسترده-ای تضعیف شده است. در اسپانیا میلیون-ها نفر از کسانی که از حمایت از حزب سوسیال دموکرات پی . اس . او . ای خودداری کرده بودند، در واکنش ناگهانی به جناح راست دولت ازنار، به آن [حزب سوسیال دموکرات] روی آوردند. در فرانسه ده درصد از مردم به دو کاندید انقلابی رئیس جمهوری در سال ۲۰۰۲ رای دادند. این رقم در سال ۲۰۰۴ به سه درصد تقلیل یافته بود. حتی در بریتانیا رای "حزب سوسیالیست اسکاتلند" در سال ۲۰۰۴ در مقایسه با انتخابات پارلمانی اسکاتلند در سال قبل از آن تقریباً به نصف انتخابات اروپائی رسید. (۶۹) چنین تجربه-هایی ثابت می-کند که اشتباه است اگر ادعا شود که "احزاب سوسیال دموکرات و تا حد بسیار زیادی احزاب کمونیست به عنوان ابزارهای پیش-برد آرزوهای طبقه کارگر به پایان کار خود رسیده-اند". (۷۰) بی تردید زمانی که در قدرت اند ناامیدی گسترده-ای نسبت به آن-ها به وجود می-آید (همان-طور که در بریتانیا در مورد دولت-های کارگری در سال-های بیست و نه تا سی و یک، ۱۹۶۴-۱۹۷۰ و ۱۹۷۴-۱۹۷۹ وجود داشت)، (۷۱) اما

این قضیه جلوی بازگشت آن-ها به این احزاب را سد نکرده است زمانی-که آن-ها در اپوزیسیون سیمای چپ گرفته-اند.

گسست از یک حزب رفورمیست خاص، خودبه-خود به معنی گسست از رفورمیسم نیست. رفورمیسم از نحوه-ی رشد اعضای هر طبقه-ی استثمار شونده-ای در جامعه به وجود می-آید که آن-ها را استثمار می-کند و بسیاری از ایده-های آن را را بدیهی فرض می-کنند. گسست کامل از رفورمیسم فقط زمانی پیش می-آید که ترکیبی از تجارب آن-ها و دسترسی-شان به ایده-های انقلابی، جهان-بینی کاملاً متفاوتی را به رویشان می گشاید. و لازمه-ی این امر آنست که انقلابیون به منظور گسست از حزب رفورمیست قدیم، کاملاً در مبارزه درگیر باشند، تجربه-ی ایجاد بدیلی را با طرفدارانی داشته باشند که هنوز، دست-کم، تحت تاثیر ایده-های رفورمیستی قرار دارند اما نظرات متمایز خود را مخفی نمی-کنند و از هر فرصتی برای جلب مردم از طریق انتشارات خود، همایش-ها و بحث رودررو به این ایده-ها استفاده می-کنند.

متأسفانه سابقه-ی چپ افراطی در این مورد در سراسر اروپا در دوره-ی اخیر چندان رضایت بخش نیست. حزب ریفونداسیونه در ایتالیا، همان-گونه که مشاهده کرده-ایم، در واقع، یک سال پیش نیرو از دست می-داد. مایک گونزالز در مورد حزب اس. اس. پی. می-گوید: "شمار کنونی اعضا کم و بیش در همان سطحی است که یک سال پیش بود- و فقط نیمی از آن-ها حق عضویت می-پردازند". چنین کاهش عضویتی، اگر تمرکز بر فعالیت انتخاباتی باشد، که ظاهراً در مورد بسیاری از اعضاء حزب اس. اس. پی. چنین است، خواه ناخواه پیش می-آید. (۷۲) حزب ال. سی. ار. در فرانسه هم [وضعیت-اش] از این بهتر نبوده است. این حزب در

سال ۲۰۰۲ که سه میلیون نفر به چپ انقلابی رای دادند، احتمالا شمار اعضاء آن به دو برابر افزایش یافت؛ با این همه، سه هزار عضو "رزمنده" اش هنوز بخش کوچکی از مردمی را در نظر سنجی تشکیل می-دهند که خود را با چپ انقلابی "دقیقا" هم هویت می-دانند. (۷۳) حذف چپ افراطی به منظور برقراری پیوند با، دست کم، بخشی از کسانی که به آن رای دادند و یافتن راه-هایی برای کشیدن آن-ها به مبارزات نوع غیر انتخاباتی و جذب آن-ها به عنوان خوانندگان منظم روزنامه-اش، خطای آن [حزب ال. سی. ا.ر.] بوده است. در بریتانیا و آلمان (و با سوسیالیسم جدید و "حزب لیبرال" در برزیل) ضروری-ترین کار جذب مردم به دخالت-های جدید در انتخابات است. اما این هم به تنهایی کافی نیست. ضروری است که آن-ها به شرکت در دیگر شکل-های مبارزه نیز تشویق شوند. این کار ممکن است که همیشه آسان نباشد. کسانی که پیشینه-ی فعالیت در سیاست رفورمیستی داشته-اند غالبا این گونه تصور خواهند کرد که فعالیت فقط با ضرب-آهنگی صورت می-گیرد که برنامه-های انتخاباتی آن را تعیین می-کنند. اگر چنین نشود، چپ افراطی ناپایدار می-شود.

## ایجاد حزب برای پایه ریزی جنبش

نیاز به تشکیلات سیاسی و مداخله در هر نقطه عطفی در مبارزات گسترده-تر ضرورت خود را به اثبات می-رساند. این ضرورت در سه سال گذشته در بریتانیا بارها به وضوح احساس شده است. دخالت قاطع حزب کارگران سوسیالیست برای پی-ریزی یک جنبش ضد جنگ پس از یازده-ی سپتامبر اهمیت حیاتی داشت. حتی برنارد کاسن "کنش-باوری شگفت-انگیز حزب

اس. دبلیو. پی. (حزب کارگران سوسیالیست) را قبول دارد، حزبی که می-تواند تظاهرات توده-ای علیه جنگ سازمان دهد، علی-رغم آن-چه او ادعا دارد که "شمار اعضاء ما محدود" است... اما کارآمدی ما بستگی به این دارد که بتوانیم در هر مرحله-ای سریع و به گونه-ی سیاسی واکنش نشان دهیم. ما همایش حزب-مان را طی سه روز پس از یازده سپتامبر برگزار کردیم و ابتکار عمل را به دست گرفتیم تا دیگر افراد را در یک همایش وسیع-تر به منظور مقاومت علیه حملات ایالات متحده به افغانستان فعال کنیم. سپس در همایش-های اولیه-ی سازمان-گری کارزار جدید، باید در بحث-ها می-توانستیم این امر را پیش ببریم که نگذاریم کارزار خواست-هایی را مطرح کند که برای فعال کردن شمار بیش-تری از مردم بیش از حد محدود کننده باشد. در نتیجه بحث در این باره در گرفت که آیا جهت-گیری باید به سوی فعالیت توده-ای باشد یا شکل-های محدود فعالیت مستقیم و این که آیا پس از پایان جنگ افغانستان کارزار باید به فعالیت ادامه دهد یا نه. طی تمامی این مدت علیه کسانی که، به این یا آن طریق، می-خواستند برای اسلام هراسی امتیاز قائل شوند، جدل وجود داشت. اخیرا هم در باره-ی بر پائی رسپکت بحث شد-هم با کسانی که هنوز خود را به "اصلاح" حزب کارگر متعهد می-دانند، و هم پیرامون فرقه-گرایانی که اهمیت داشتن برنامه-ی محدود جهت جذب تعداد بیش-تری از فعالان را درک نمی-کنند.

هیچ یک از این بحث-ها از بیرون بر جنبش رشد یابنده تحمیل نشد، همان-طور هم بود بحثی که شامگاه پس از قتل کارلو جولیانی در جنوا پیرامون دست کشیدن از مبارزه (آن گونه که شهردار چپ دمکرات جنوا استدلال می-کرد) یا بازگشت به خیابان در روز بعد با تعداد بیش-تر (آن گونه که فاستو برتینوتی از حزب ریفونداسیونه و اگنولتو از سوسیال فوروم جنووا

استدلال می-کردند) صورت گرفت. (۷۵) کسانی که از "دستکاری" یا "دخاله از خارج احزاب در جنبش" درباره-ی چنین موضوعاتی صحبت می-کنند، در واقع، از این حقیقت متاسف اند که خود نتوانسته-اند جنبش-ها را به حرکت در راستای متفاوتی "دستکاری" کنند. اما اگر چنین بحث-هایی "به طرز خود به خود" پیش می-آید، درک چگونگی پاسخ به آن-ها چنین نیست. این درک به نظری همه جانبه به این وضعیت بستگی دارد و این نظر فقط با وارد کردن رویدادهای بلافصل در چارچوب نظری بسیار گسترده-تر می-تواند حاصل شود. بدین ترتیب، واکنش حزب کارگران سوسیالیست به جر و بحث-هایی که در هر مرحله از پایه-ریزی جنبش ضدجنگ از یازده سپتامبر به این سو در پیش می-آمد، با تبادل نظرهایی که در حزب در گذشته (از جمله در همین مجله) بر سر امپریالیسم، اسلام سیاسی و جبهه-ی متحد صورت گرفت، شکل پیدا کرد. موفقیت در راه-اندازی اعتراضات عظیم، تا حدی، به جر و بحث-هایی بستگی داشت که در گذشته در همایش-های نسبتاً کوچک با تلاش فراوان سامان می-گرفت.

همان گونه که گرامشی نوشت:

"عنصر آگاهی، عنصر ایدئولوژیک، ضروری است: به سخن دیگر، درک وضعیت مبارزه، مناسبات اجتماعی زندگی کارگران، گرایشات اساسی-ای که در سیستم آن مناسبات عمل می-کنند و فرایند تکوینی که جامعه در نتیجه-ی وجود تضادهای حل ناشدنی درون خود پشت سر می-گذارد و غیره ... بی تردید از هر کارگر نمی-توان خواست که به کل کارکرد پیچیده-ای کاملاً آگاه باشد که طبقه-اش مقدر است در روند تکامل بشریت انجام دهد. اما

این را باید از اعضاء حزب پرسید.... حزب، به طور کلی، می-تواند و باید این آگاهی برتر را نشان دهد. در غیر این صورت نه در راس توده-ها که در پس توده-ها خواهد بود؛ آن-ها را رهبری نمی-کند بلکه به دنبال-شان کشیده می-شود. بنابراین، حزب باید مارکسیسم را درک کند". (۷۶)

مجادله پیرامون رفورم یا انقلاب فقط مربوط به امکانات مبارزه برای قدرت در دیگر جاهای جهان یا در آینده در این جا مربوط نمی-شود. این مجادله به این هم تاویل می-شود که هر مرحله از مبارزه-ی جاری را چگونه درک می-کنیم- این که آیا تاکید را بر تلاش جهت بسیج مبارزه-ی توده-ای از پائین قرار می-دهید یا مانور در نهادهای موجود. حتی مبارزترین مردم با عناصر آگاهی رفورمیستی می-توانند در لحظات تعیین-کننده مبارزه عقب بنشینند. این به معنی پی-گیری سیاست رد در رابطه با آن-ها نیست. این به معنی پی-گیری بحث-ها و تلاش در جهت جذب آن-هاست.

در هر مقطعی باید به خاطر داشت که فقط یک جبهه در مبارزه علیه این نظام [نظام سرمایه-داری] وجود ندارد. فقط مبارزه علیه این جنگ وحشتناک در بین نیست؛ این موج قتل-های نژادپرستانه؛ این کاهش دستمزدها؛ این چرخه-ی اخراج-سازی-ها؛ این انکار حق بومیان به تکلم به زبان خود؛ این تحقیر نژاد پرستانه-ی یک قوم یا اقلیت مذهبی. مبارزه بر سر هر یک از این مسائل ضرورتاً فراز و فرود دارد. اما همگی بخشی از مبارزه علیه یک نظام واحد جهانی است و در هر مبارزه یک اقلیت بسیار مهمی از مردم شرکت دارند که می-توان

آن‌ها را تشویق کرد که آن را درک کنند و به این مبارزه‌ی جهانی متعهد شوند. به سخن دیگر، می‌توان آن‌ها را به شرکت در ایجاد تشکیلات انقلابی جلب کرد.

اما این در صورتی پیش می‌آید که انقلابیون خود اهمیت ایجاد چنین تشکیلات انقلابی را درک کنند. حزب خود به خود از [درون] مبارزه به وجود نمی‌آید، گرچه قطبی شدنی که نیاز به ایجاد حزب را موجب می‌شود، در مفهومی، حاصل خود به خودی هر مبارزه است. اعضاء حزب در عین شرکت در مبارزه، باید به طور مجزا هم همایش داشته باشند و به طور مجزا سازمان‌دهی کنند تا بتوانند تجارب خود را یک کاسه کرده، به نوعی تحلیل پیرامون چگونگی پیوند مبارزات گوناگون به مثابه‌ی بخشی از کل مبارزه، نائل شوند. سپس باید از هر فرصتی برای انتقال این تحلیل به دیگرانی که در مبارزات گوناگون شرکت دارند، استفاده کنند، آن هم از طریق همایش‌ها، فوروم‌های بحث و گفتگو، مداخله‌ی سازمان‌یافته در اتحادیه‌های کارگری و همایش‌های جنبش، مخصوصا از طریق فروش منظم روزنامه‌ی حزب در درون جنبش‌ها. فقط از این طریق است که می‌توانند اطمینان حاصل کنند که فعال‌ترین و آگاه‌ترین هواداران یک جبهه‌ی مبارزه را به دیدگاهی جلب کنند که آن‌ها را به شرکت در دیگر جبهه‌ها هدایت کند.

چنین کنش متقابلی، اگر قرار باشد تئوری حزب به درستی بسط پیدا کند، دارای اهمیت است. تحلیل‌های گذشته را باید مرتبا در مقایسه با تجربه‌ی مبارزات جاری آزمود. هر جنبش بالنده‌ای شمار بسیار زیادی از مردمی را شامل می‌شود که به طور خلاقه می‌اندیشند و فعالیت می‌کنند، مسائل جدیدی را طرح و راه‌حل‌های جدیدی را ارائه می‌کنند. حزب در صورتی می‌تواند به این خلاقیت واکنش نشان دهد و تحلیل‌های قدیم را به منظور در



برگرفتن آن [خلاقیت] بسط و توسعه دهد که همواره پویاترین شرکت-کنندگان در مبارزات را به سوی خود جلب کند. باز هم گرامشی می-گوید:

"تئوری مدرن [یعنی مارکسیسم] نمی-تواند مخالف احساسات "خودانگیخته-ی" توده-ها باشد... بین این دو تفاوت درجه-ی "کمی" و نه کیفی وجود دارد. اگر بتوان چنین گفت "فروکاستن" دوجانبه-ی یکی به دیگری و برعکس باید ممکن باشد... " حزب نباید از چنین احساساتی "غافل" باشد، بلکه باید "آن-ها را با گنجاندشان در سیاست به سطحی بالاتر ارتقا دهد". (۷۷) چنین کاری را در صورتی می-تواند انجام دهد که کنش متقابل مداومی بین جنبش-های توده-ای و حزب وجود داشته باشد. این امر، اگر قرار است حزب امتیاز ضرور برای مبارزه-ی گسترده-تر و نه مانعی بر سر راه آن باشد، استلزام-های مهمی را برای آن دربر دارد.

در هر تشکیلات انقلابی بر حسب ضرورت تقسیم کار وجود دارد. مداخله در مبارزاتی که به سرعت بسط می-یابند- خواه تهاجمی خواه دفاعی- مستلزم وجود یک مرکز حزبی است. راه دیگری جز این برای تبدیل استراتژی به تاکتیک، انتقال این-ها از طریق روزنامه-ها، اعلامیه-ها و پوسترها به منظور یک پارچه کردن جبهه-های گوناگون مبارزات، بسط ابتکارات یک بخش از حزب به بخش-های دیگر، وجود ندارد. این کار بدون نوعی دم و دستگاه سیاسی تمام وقتی که شامل کسانی باشد که اعضاء حزب تعیین می-کنند، کسانی که در تعمیم تجربه-ی مبارزه و تبدیل آن به استراتژی و تاکتیک مناسب-ترین اند، یعنی بدون رهبری حزب، پیش نمی-آید. این کار هم-چنین مستلزم آنست که اعضاء حزب انضباط پیشبرد

تصمیماتی که مرکزیت حزب تعیین کرده است را بر خود تحمیل کنند. راه دیگری جز از طریق چنین فعالیت متحدی وجود ندارد که حزب به طور کلی بتواند پی ببرد که تصمیماتی که مرکزیت گرفته درست است یا نه. اگر هر عضو حزب کاری را انجام دهد که دوست دارد، هرگز ممکن نیست بتوان مشخص کرد که چه مداخله-ای درست و کدام نادرست بوده است. به سخن دیگر، حزب کارا، بدون درجه-ای از تمرکز و انضباط در درون حزب، نمی-تواند ممکن گردد.

اما هیچ رهبریت متمرکزی نمی-تواند تصمیمات درست اتخاذ کند، اگر فعالان حزب از پائین به طور مرتب واکنش نشان ندهند. فعالان باید دلائل مربوط به تصمیماتی که به اجرا می-گذارند را درک کنند، و بتوانند هر زمان که به نظر رسد که تصمیمات با تجارب جمعی-شان خوانائی ندارد، رهبری را بازخواست کنند. این امر به بحث آزاد در درون حزب بستگی دارد به طوری که اعضاء هم در مرکز و هم در هر جبهه-ی مبارزه در فرایند مداوم آموزش دوجانبه فعال باشند. حزب باید هم دموکراتیک باشد هم متمرکز. این نه فقط حق اعضاء است که مخالفت خود را بدین طریق ابراز دارند، بلکه وظیفه-ی آن-هاست. راه دیگری برای گسترش بحث لازم جهت دستیابی به نتیجه-گیری-های سیاسی درست در کار نیست. این امر اغلب نوشتن-اش آسان-تر است از تبدیل آن به عمل. هر کس که به نوعی در جامعه-ی سرمایه-داری در تشکیلاتی فعالیت داشته است، پی خواهد برد که بحث-ها چگونه جریان خاص خود را پیش می-برند، تضادهای شخصی را چگونه می-توان مبالغه-آمیز و دیگر اختلافات را تشدید کرد و هواداران چگونه بر سر جزئیات دچار مشغله-ی ذهنی می-شوند. سازمان-های انقلابی، استثنائی براین گرایش نیستند- اعضاء آن تحت نظام سرمایه-داری

رشد کرده-اند و حتی درعین حالی که سعی می-کنند علیه آن بجنگند، تحت فشار آن شکل می-گیرند. اما این سازمان-ها اگر قرار است کارآ باشند، نمی-توانند صرفاً انجمن-های بحث باشند. (۷۸) اعضا آن-ها باید در خود این انضباط را به وجود آورند که تحت تاثیر مجادله-های حقیر یا بحث-های بی ربط قرار نگیرند- و این در مواردی معنی-اش اقدام انضباطی جمعی علیه اعضائی است که فعالیت حزب را با چنین کاری [مجادله] بر هم می-زنند.

فعالانی که عضو سازمان-های انقلابی نیستند، اغلب دو شکایت مختلف از این سازمان-ها دارند. از یک سو، شکوه می-کنند که این سازمان-ها غیردموکراتیک اند و تصمیمات سرخود را به اعضا خود و به جنبش تحمیل می-کنند. از دیگر سو، شکوه عکس آن را دارند، این که این سازمان-ها درگیر بحث-های فرقه-ای خود اند. هر دوی این شکوه-ها کاریکاتورهای هستند مبتنی بر شایعات مربوط به آن-چه در پاره-ای گروه-های فرافرقه-ای پیش آمده است. اما اگر هر دوی این شکوه-ها موجه باشد، درآن صورت سازمان انقلابی در وظیفه-ای که برای خود تعیین کرده، شکست خورده است: وظیفه-ی گردآوری رزمنده-ترین مبارزان همه-ی جبهه-ها برای هم آهنگ کردن موثر مبارزه-ی خود برای جامعه-ای بهتر. و این نه تنها به سازمان لطمه می-زند، بلکه هم-چنین نمی-تواند برای جنبش گسترده-تر ابزاری که نیاز دارد را فراهم کند.

## نتیجه گیری

در زمان تظاهرات سیاتل چپ انقلابی در سطح بین-المللی نیروی کوچکی بود و تعجب-آور نبود که هزاران نفری که در آن بسیج عظیم شرکت داشتند به ندرت با بحث-های آن آشنا باشند. اما هر زمان که جنبش گسترده-تر با مسائل جدید روبه-رو شده، مجادله سیاسی در این مورد در گرفته است که چگونه باید با این مسائل برخورد کرد. در این بحث وجود یک قطب سازمان-یافته-ی انقلابی در درون جنبش-ها، در کنار کسانی که به نفع رفورمیسم یا اتونومیسم بحث می-کنند، حائز اهمیت بوده است. بسیاری از کسانی-که هم-چنان تحت تاثیر ایده-های رفورمیستی بودند، زمانی که به مبارزه وارد شدند در نتیجه-ی تجاری که پشت سر گذاشتند از آن ایده-ها دست کشیدند. اگر قرار است بالندگی جنبش ادامه پیدا کند و گستره-ی وسیع-تری از مردم را در بر بگیرد، باید آن-ها [کسانی که از ایده-های رفورمیستی فاصله گرفته-اند] سازمان-دهی شوند. و لازم است کسانی که تا حدی با ایده-های قدیمی فاصله گرفته-اند، تشویق به بازاندیشی شوند.

این امر پیش نمی-آید مگر این که انقلابیون این بحث-ها را پی بگیرند. به سخن دیگر، یک تشکیلات قابل ملاحظه-ی انقلابی یک ضرورت است و نه یک چیز اضافی گزینشی. لازم است اعضاء آن در مبارزات گسترده-تر شرکت کنند و از طریق گروه-های حزبی در محلات و کارگاه-ها فعالیت داشته باشند. آن-ها باید مردم را از طریق فروش منظم روزنامه و جذب آن-ها به همایش-ها سازمان-دهی کنند و بحث-ها فقط نباید درباره-ی تاکتیک-های بلاواسطه باشد بلکه باید مساله-ی دگرگونی جامعه در کلیت آن، یعنی مساله-ی انقلاب و نه

رفورم را مطرح کند. فقط از این طریق می-توانیم در راستای به ثمر رساندن ظرفیت کامل پنج سال گذشته- به سوی سرنگونی این نظام و ایجاد نظامی بهتر حرکت کنیم.

## یادداشت ها:

- ۱- "ضد سرمایه-داری: تئوری و عمل" اثر کریس هارمن، در مجله-ی "سوسیالیسم اینترنشنل" (پائیز ۲۰۰۰)، ص ۴۹.
- ۲- برای نمونه، نگاه کنید به نوشته-ی سوزن جورج در مجله-ی "سوسیالیست ریویو" سپتامبر ۲۰۰۱: "هم اکنون نمی-توانم وجدانا اعضای-مان را به به خطر انداختن زندگی خود تشویق کنم که در تظاهراتی شرکت کنند که در آن پلیس مردم را دستگیر کند، از سویی به آن-ها تیر اندازی کند و از دیگر سو، بلوک سیاه که پلیس و فاشیست-ها کاملا در آن نفوذ کرده-اند، اختیار خود از دست بدهند و ظاهرا نتوانند یا مایل نباشند رده-های [اعضای] خود را کنترل کنند." خوشبختانه سوزان جورج- احساسات فوریش بعد از جنووا هر چه بود-ولی به تظاهرات ادامه داد.
- ۳- در خصوص جزئیات مربوط به واکنش نسبت به جنبش یازده سپتامبر، نگاه کنید به "جنبش ضد سرمایه-داری و جنگ" اثر اس. اشمن: در مجله-ی سوسیالیسم اینترنشنل، شماره-ی ۹۸ (بهار ۲۰۰۳) ص-ص ۲۲-۷.
- ۴- نقل از نوشته-ی اس. هوک، انگلس و مارکس، ص ۱۸. انگلس این نکته را در نامه-ای به بیل تکرار می-کند: "در مورد بقیه هگل آن را گفته است: یک حزب با این که انشعاب کند و بتواند انشعاب را پشت سر بگذارد ثابت می-کند که حزب پیروزی است. جنبش پرولتاریا ضرورتا مراحل رشدی دارد که در هر یک، یک بخش از مردم عقب می-مانند و به ادامه-ی پیشرفت نمی-پیوندند؛ این امر تنها توضیح دهنده-ی آنست که چرا در واقعیت امر، "همبستگی پرولتاریا در همه جا به دست گروه-های حزبی گوناگونی تحقق پیدا می-کند که با یک دیگر خصومتی در حد مرگ و زندگی دارند...." (۲۰ ژوئن ۱۸۷۳).

- ۵- درخصوص جزئیات کامل درباره‌ی رویکرد کاسن، نگاه کنید به کتاب او تحت عنوان: "همه چیز در پورتو الگره آغاز شد" (پاریس، ۲۰۰۳). توجه داشته باشید که او [کاسن] آغاز را در پورتو الگره، در کنفرانس می-بیند و نه در حرکت در سیاتل.
- ۶- نگاه کنید به مجله‌ی نیو لفت رویو، مثل بالا .
- ۷- نگاه کنید به بی. کاسن، نقل در بالا، ص ۱۲۸. کاسن مخصوصا، در خصوص عصبی کردن رهبران مرکز تجارت جهانی اروپا پس از واکنش خصمانه به یکی از آن‌ها، ناراحت بود- خصومت تعجب‌آور نبود، چرا که سخن‌گوی حاضرین در حال چرت زدن را با خواست یک اقتصاد "بازار اجتماعی" بیدار کرد!
- ۸- "سه پرسش از اتک" نوشته‌ی بی. کاسن، مه ۲۰۰۳ .
- ۹- او از شیوه‌ی معمولی خود فراتر رفت و چنین حمله‌ای را در یک فوروم عمومی کرد که اتک سوئیس در جنووا سازمان داده بود، و عمدا فوروم را قطبی کرد پس از این که سخن‌گویان پلانفرم قبلی، اشخاصی چون کریس نینهام از گلوبالایز رزیستانس در بریتانیا از چنین کاری اجتناب کرده بودند.
- ۱۰- در وب سایت ایندی مدیا بحث‌های زیادی بین اتونومیس‌ت‌های "روپوش سفید" طرفدار مبارزه‌ی منفی و حامیان بلوک سیاه در گرد همایی جنووا موجود است.
- ۱۱- "تغییر جهان بدون فتح قدرت" نوشته‌ی جان هالووی (لندن، ۲۰۰۲)
- ۱۲- "ای.زد.
- ال. ان؛ اون ویرای ایمپورتانت" اثر جی. آلمیرا، در مجله‌ی وینتو سور شماره ۷۰ (اکتبر ۲۰۰۳) ص ۵۵ .
- ۱۳- لاجورنادو، مکزیکو سیتی، ۲۸ جولای ۲۰۰۳، نقل شده در نوشته‌ی جی. آلمیرا، نقل در بالا، ص ۵۴.
- ۱۴- حزب کمونست بریتانی- نباید آن را با گروه سکتاریستی که خود را حزب کمونست بریتانیای کبیر می‌نامد، اشتباه گرفت.
- ۱۵- او این کار را در حالی انجام داد که در فوروم گلوبالایز رزیستنس در سوسیال فوروم جهانی در مومبای در ژانویه‌ی ۲۰۰۴ شرکت داشت.
- ۱۶- در مقالات گوناگون در روزنامه ی گاردین.
- ۱۷- "یک سوسیال بسیار سیاسی" نوشته‌ی ای. برتو، منتشر در مجله‌ی کمونیس‌ت کریتیک -های ۱۶۹ و ۱۷۰ (تابستان، پائیز ۲۰۰۳) ص ۱۸۴ .

- ۱۸- دو مورد افراطی احتمالا عبارت بودند از اسپانیا (جائی که دو تشکیلات باقیمانده نسبتاً بزرگ، "جنبش کمونیستی" و "اتحاد انقلابیون کمونیست" خود را در آغاز دهه-ی نود منحل کردند) و آرژانتین، جایی که شمار انقلابیون سازمان-یافته در سال ۲۰۰۰ حدود بیست در صد رقم سال ۱۹۸۵ را شامل می-شد.
- ۱۹- نگاه کنید به مقالات مربوط به بحثی پیرامون "جنبش اجتماعی و سیاست" نقل در بالا.
- ۵۳- مثل نقل بالا در نوشته-ی سی. رودریگز-گرا.
- ۵۴- دگرگونی-های اساسی عبارتند از شکوفائی جنبش حقوق بومیان و دگرگونی-ها در ساختار صنعتی که ترکیب طبقه-ی کار گر را به طوری تغییر داد که معدن-چیان اهمیت گذشته را دیگر ندارند.
- ۵۵- نگاه کنید به توضیح من پیرامون نظرات کائوتسکی در مقاله-ام زیر عنوان: "حزب و طبقه" در تی. کلیف، دی. هالاس، سی. هارمن و ال. ترسکی: حزب و طبقه (لندن، ۱۹۹۶) صص ۵۰-۴۸.
- ۵۶- توضیح کلاسیک در نوشته-ی پی. سپریانو، "اشغال کارخانه-ها" (لندن، ۱۹۷۵)
- ۵۷- "نامه به تولیاتی، تراسینی و دیگران" اثر ای. گرامشی نهم فوریه-ی ۱۹۲۴، "نوشته-های سیاسی" اثر گرامشی، ۲۶-۱۹۱۹ (لندن، ۱۹۷۸) ص ۱۹۸.
- ۵۸- تفسیرهایی درباره-ی "چه باید کرد" لنین هست که به نظر می-رسد این رویکرد را توجیه می-کند، اما همان طوری که در "حزب و طبقه" استدلال کردم (در بالا) رویکرد عمومی لنین بسیار متفاوت بود. همین-طور هم نگاه کنید به "مارکسیسم و حزب" اثر جی. مولینو (لندن، ۱۹۷۸) صص ۹۶-۳۶.
- ۵۹- هر چند شکل کامل آن نیست که نوشته-ی لنین است و استالینسم آن را تبلیغ می-کرد.
- ۶۰- نگاه کنید به "نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتاریایی" در تزا، قطعه-ها و مانیفست انترناسیونال کمونیست (لندن، ۱۹۸۰) ص ۶۹ در دومین کنگره-ی انترناسیونال کمونیست.
- ایضا مثل نقل بالا ص ۶۸ گرامشی این گونه استدلال کرد که حزب "جزیی از طبقه-ی کارگر" است نه آن گونه که بوردیگا ادعا می-کرد "یک ارگان طبقه-ی کارگر". نگاه کنید به "تزه‌های لیون" اثر ای. گرامشی و تولیاتی، در ای. گرامشی، منتخب نوشته-های سیاسی، ۲۶-۱۹۲۱ (لندن، ۱۹۷۸)، ص ۳۶۰.
- ۶۲- نگاه کنید به مقاله-ی ام. سمیت تحت عنوان: "تیم خطرناک" (لندن، ۲۰۰۳)
- ۶۳- توضیح خیلی مفیدی درباره-ی اعتصاب در ای میل زیر هست:

۶۴- در بریتانیا اختلافی بین صحبت افرادی چون رهبر اتحادیه گ. ام. بی.، کوین کوران، در مورد جدا شدن از حزب کارگر در اوائل تابستان ۲۰۰۴ با "توافق" بین رهبران اصلی اتحادیه و دولت که در اواخر تابستان عملی شد، وجود داشته است. نگاه کنید مثلا، به سرمقاله-ی مجله-ی "سوسیالیست ورکر" ۲۱ اوت ۲۰۰۴.

۶۵- نگاه کنید به "شیخ ۱۹۸۹ در آلمان" اثر ای. کالینیکوس، در مجله-ی سوسیالیست ورکر شماره-ی ۱۴ اوت ۲۰۰۴.

۶۶- به طرز مغشوشی "حزب کارگر جدید!" نامیده شد.

۶۷- در مورد توضیحات مربوط به حزب اتحاد نگاه کنید به ای. میل زیر:

[www.wsws.org](http://www.wsws.org)

۶۸- سی . بلتی در ای میل زیر:

[www.liberazione.it](http://www.liberazione.it)

۶۹- طبق نظر مایک گونزالز، عضوی

از پلاتفرم سوسیالیست ورکر در درون اس.اس. پی.

۷۰- "حزب گسترده، حزب انقلابی و جبهه-ی متحد: پاسخی به جان ریس، در مجله-ی سوسیالیسم اینترنشنل شماره-ی ۱۰۰ (پائیز ۲۰۰۳) ص ۶۹.

۷۱- نگاه کنید به نوشته من در مورد این مقاله: "ایمان به پدران-شان" سوسیالیست رویو، نوامبر ۲۰۰۳.

۷۲- مایک گونزالز می-نویسد: "به نظرم می-رسد که متد سیاسی، اعضاء پارلمان اسکاتلند را قلب فعالیت حزب می-فهمد. این برداشت ضرب-آهنگ و جهت-گیری حزب را به طرز فزاینده-ای شکل می-بخشد". مدرکی نوشته شده برای پلاتفرم کارگران سوسیالیست اس. اس. پی. جولای ۲۰۰۴.

۷۳- یک نظر سنجی در مجله-ی کمونیست کریتیک اشاره می-کند که اکثریت کسانی که به انقلابیون در سال ۲۰۰۲ رای دادند، به این دلیل این کار را کردند که آن را روشی می-دانستند برای فشار آوردن برای رفرم-های انقلابی-اما یک اقلیتی، حدود چهار در صد، کل رای دهندگان، با چپ انقلابی هم هویت بودند- یعنی حدود چهار صد هزار نفر. در مجله-ی کمونیست کریتیک شماره-ی ۱۷۳ (تابستان ۲۰۰۴) ص ۱۹۸.



- ۷۴- مثل بالا، نوشته-ی بی. کاسن، ص-ص ۱۲۰-۱۱۹.
- ۷۵- در مورد جزئیات، نگاه کنید به تی. بهن، نقل در بالا، ص ۱۰.
- ۷۶- "پیش در-آمدی بر دوره-ی اول در مدرسه-ی حزب" نوشته-ی ای. گرامشی، گزیده-هائی از نوشته-های سیاسی، ۲۶-۱۹۲۱ (لندن، ۱۹۷۸) ص ۲۸۸.
- ۷۷- "خودانگیختگی و رهبری آگاهانه" گزیده-هائی از یادداشت-های زندان (لندن، ۱۹۷۱)
- ۷۸- نقل در بالا ص ۱۶۶ جی. مولینو این نکته را آورده است.

پایان

بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکسی